

اجازت داد و نهایی صد چهار صد کس در سرحد راست و پانصد در آمد در همان فرصت ناصر میرزا آن طرف بخشان
 گذشته بود ناصر میرزا را در نواحی و پانصد و پانصد در آن بخشان ناصر میرزا اتنا می طلبیدند خسرو شاه را نمیخواستند ناصر میرزا چنین
 سعی کرد خسرو شاه فهمیده بفرستادن کوهستان راضی نشد چنان خسرو شاه این بود که ناصر میرزا را تعبیه طوری ساخته گرفت
 گشته ولایت را بدست آورد آخر صحبت برآمد و نواحی اشکوش هر دو راست کرده و صیبه با پوشیده و جنگ را آماده
 شده جدا شده ناصر میرزا اطرف بخشان خود را کشید خسرو شاه جماعه از لنگ و لوچند را جمع ساخته از نیک و بد با مقدار
 هزار کس خود را عیبه قبل کردن قند ز آمده در یک دو فرسنگی در خواججه چارطاق فرود آمد محمد شیبانی خان در آن ده جان
 سلطان احمد قبل را گرفته بجزد متوجه شدن بر بصرای جنگی و بی نکاشی ولایتها را پرتافتند بر آمدند شیبانی خان بصرار
 آمده شیرم و چهره و یک جماعه از جوانان خوب بودند با وجود آنکه میران ایشان ولایتها را پرتافتند رفتند اینها قلع و حصار
 را داده مضبوط کردند شیبانی خان محاصره حصار را در غم خمره سلطان و مهدی سلطان نموده بقند ز آمده ولایت
 قند ز را برادر خود محمود سلطان داده خودش بی وقت بخوارزم پیش صوفی متوجه شد هنوز بسم قند ز رسید بود
 که برادر خودش سلطان محمود در قند ز مرد و قند ز را قبضه کرد داد و او در وقت آمدن خسرو شاه در قند ز بود و قند ز
 متعاقب بخره سلطان و دیگر سلطانان که مانده بودند کسان تا زنده طلبیده خمره سلطان در کنار آب سوی بصرای
 آمده لشکر خود را بپسران و امرای خود همراه کرده بقند ز فرستاد بجز رسیدن اینها — جنگ هم نتوانست کرد و قبل مرگ
 که بختن هم نتوانست مردم خمره سلطان فرود آوردند قاسم خواهر زاده او و سیرم چهره و بعضی جوانان نیک را
 کشید بقند ز آورده خسرو شاه را کردن زده سر او را بخوارزم پیش شیبانی خان فرستاد چنانچه خسرو شاه گفته بود بجز
 آمدن او بنواحی قند ز نوکر و چاکر او که پیش من بودند اطوار ایشان بطریق دیگر شد اکثر کوچ کرده بخواجه ریواج و آن طرفها
 خود را کشیدند پیش من بیشتر می نوکر و چاکر او بودند مغولان خوب رفتند در مقام یک جتی بودند بجز آمدن این خبر چنانچه آب
 بر آتش بزنند فرزندتستند و راه محرم با درین قتلگونا کار خانم مرض حسب عارض شد فصد کرد ناقص واقع شد یک
 طبیب خراسانی بود سید طبیب می گفتند بستور خراسان بنده دانه داد چون اجل رسید بود بعد از شش روز روز و زود
 بر حمت حق رفتند در دامنه کوه اربع نیک میرزا با خنی عمارت کرده بود باغ نوروزی نام بر خصت ورش او روز یکشنبه
 باین باغ آورده من و قاسم کوکلتاش بجاک سپردیم دین عزرا خان دادام خورد و آنچه خان را و مادر کلان ایسن دولت
 یکم را بمن شنو اندناشن جلم خانیم نزدیک رسیده بود که از خراسان والده خانان شاه یکم خاله من و حرم سلطان احمد میرزا
 میرزا کار خانیم و محمد حسین کورکان تو غلت آمدند غراتازه و آتش فراق بی انداز شد بعد از یکجا آوردن رسم غزاش و طعام
 بفقرا و مساکین کشید ختم با و دعاها با رواج رفتگان کرده و طهارت بجا آورده و سیاهی انداخته بعد از غارغ شدن ازین مهلت
 بسی باقی چنانیانی بر سر قند ها بلشکر سوار شدیم سفر کرده و آنده در اولانک قوش نا در فرود آمده بودیم که من تپ کردم
 عجب طور بجنوری بودم هر چند سعی کرده بیداری کردند باز همان چشمم بخواب می رفت بعد از پنج شش روزی بجلد بهتر
 شدم درین اثنا آنچنان زلزله شد که فصلیهای قلع و بالای کوه در شهر و مواضع اکثر خانها هموار شده مردم در ته خانه و بام

مانده مردن خانه های مواضع لمعان تمام افتاد و هتاد هتاد که خدای بسامان تمام و رتبه خانه مانده مردن در میان لمعان و
 یک توت یک پارچه زمینی که عرض او یک کت باشد انداز او بود و باشد پرید و یک تیر انداز پایان رفت از جای آن جای پرید
 چشمه با پیدا شد از استرغ بمیدان تهمینا هفت فرسنگ بوده باشد زمین این چنین شکافته شده بود که بعضی از طرف او
 برای خیلی بلند شده و بعضی او از انیل پست در زمین شکافته بعضی جاها کسی نمیتوانست در آمد و در زمان زلزله شدن از سر
 جمع کوهها کرد و پراخت نورالطنبوچی پیش من سازی نواخت یک ساز دیگر هم بود همان زمان هر دو ساز را به دست
 خود گرفت آنچه آن بی اختیار شد که سازها به یکدیگر زده شدند چنانکه میرزا در تیره عمارتها اختراع یک سیرز با لای یک
 ایوان بالا خانه بود به مجرد زلزله شدن خود را انداخت آسیبی نرسید از نزدیکان چنانکه میرزا یک کسی در همین بالا خانه بود
 بام بالا خانه بالای او افتاده است خدا نگاه داشت هیچ جای او زاری نرسید خانه های تیره اکثر هموار شد همان روز
 سی و سه مرتبه زمین جنبید تا یک ماه هر شب و روز یک مرتبه دو مرتبه زمین می جنبید و شکست و ریخت برج و باره قلعه را با
 سپاهیان فرموده شد که سلاح و مرمت بکنند در پست روز یک ماه بعد و تمام شکسته در ریخته قلعه را تمام ساخته بخیر انداختند
 پیشتر ازین عزیمت طرف قندار بخت بحضوری در زلزله عقب ترا افتاده بود و بحضوری را که رانیده و قلعه را راست ساخته
 عزیمت سابق مصمم شدند هنوز طرف قندار رفتن را و بخت چاقون کوه و صحرا کشتن را جزم کرده نشده بود در وقت
 آمدن پایان پشته چنانکه میرزا و امرار جمع نموده کنکاش کرده شدند سخن رفتن بر مقلات قرار یافت چنانکه میرزا باقی
 چنانیانی باین یورش پیشتر سعی کردند در وقت رسیدن یاری خبر یافته شد که شیر علی چیره و کنجک باقی دیوانه با جن کس
 و یک خیال که بختن داشته اند اینها را که راننده شیر علی چیره که انواع قندار به بیاید در زمان بودن پیش من و غیر من در آن
 در آن ولایت و درین ولایت از وظاهر شده بود به یساق رسانیده شد دیگران را از اسب و بر اوق ایشان جدا کرده
 گذاشته شد در وقت رسیدن بقلا ت بی اراق و بی اسباب بجز رسیدن جنگ انداختم خیلی جنگ شد بر او رکلان خواجه
 کلان کجک یک خیلی جوان مردانه بود چند مرتبه پیش من شمشیر بازده بود چنانچه درین تاریخ مذکور شده است به برج جاب
 غرب جنوب قلات چسبیده نزدیک به بر آمدن رسیده بود که چشمش را بهتر زدند بعد از یک دور و از گرفتن قلات
 بهمان زخم رفت کجک باقی دیوانه که با شیر علی در وقت گرفتنش گیرنده شده بود از اینجا بخت ندارک آن قباحتش در
 و از در وقت در آمدن زیر فیصل بزخم شک مرد یک دو کس دیگر هم مردند تا نماز خفتن همین دستور جنگ کرده شد
 در وقت جنگ نموده زور بازو دست شدن جوانان اند و میان امان طلبیده قلعه را سپردند قلات را ذوالنون
 ارغون مقیم داده بود از نوکران مقیم فرخ ارغون و قرابولت در یورت بودند ترکشها و شمشیر با خود در کرده های خود
 اندکنا های ایشان محو کرده شد باین طبقه مزاحم شدن مرضی من نبود چرا که مثل او زبک غنیم در پهلوی ما ایستاد
 در میان خود این چنین که شود از دور و نزدیک بیند ها و شوند با چه کوبند این یورش چون بسی چنانکه میرزا باقی یک
 شده بود نگاه داشتن قلات در عهد میرزا نموده شد قبول کرد و باقی هم درین باب جواب خوبی هم نتوانست یافت
 این مقدار زور آورده جنگ کرده گرفتن ما بیفایده شد از قلات بطرف جنوب رفته افغانان سوار جنگ و الا تاغ

و آن نواحی را تاخته بکابل آمدیم در شب فرود آمدن در کابل من در قلعه فتحه جا در طریقه در چهار باغ بود روز خوبی آمده اسپ
 جرده و صیبه و نجر حاصه را از چهار باغ بر آورده بر دلب از نسا را همراه شدن باقی چنانیانی از او باعتبار کسی
 نبود هر سخنی که بگوید و هر کاری که بکند سخن سخن او بود کار کار او بود اگر چه او خدشی که شایسته باشد یا انسانی که بایسته باشد
 هرگز بظهور نیامده بود بلکه انواع بی ادبی با و بر بهانه و واقع شده خسیس و زنجنت و سود بداند رون و ناتوان بین و بی عقل
 کسی بود خستش باین مرتبه بود که ترند را که بر تافته با کونج و مال خود آمده با همراه شد لو مستندان خاصه او تا سی چهل هزار بود
 در بر منزل کوسفند بسیاری از پیش مای گذشت جوانان و طازمان ما از کوشکی عذاب می کشیدند و یک کوسفند هم
 نداد آخر در وقت کهر و فتن پنجاه کوسفند داد با وجود آنکه مراب پادشاهی برداشته بود لقا ره خود را در پیش در خورد می توان
 و آنچه کس صاف نبود و هیچ کس را نمی توانست دید در کابل ما اصلی که در او از تمقاست تمقار و بست دار و غلی
 کابل و چمبر و کری و هزاره کوشک و اختیار در خانه تمام از بود این قدر رعایت یافته اصلا را نمی و شاگرد بود و با
 آنکه چه نوع خیالات فاسد کرده شد چنانچه مذکور شد اصلا بخود نیاوردیم و بر پیش نه انداختیم و ما زکره همیشه خصمت
 می طلبید تا ز اورا کشیده بعد از خوابها منع کرده می شد یک روز می باز آمده در مقام خصمت می شد تا از خصمت
 او از حد گذشته ما هم از اخلاق و افعال او بجان رسیدیم خصمت داده شد از خصمت طلبیدن خود پشیمان شده
 اضطراب کردن گرفت فائده نکرده من گفته می فرستد که شما شرط کرده بودند که تا از من گناه صادر نشود نپرسید من از دست
 ما با بایا زده کناد او را بجان بجان خاطر نشان کرده گفته فرستادم ملازم شد همراه کوچ مالش بطرف هندوستان خصمت
 داده شد چندی از نوکرانش از چمبر گذرانده برشته آمدند بکار روان باقی کاکیا فی همراه شده ازینل آب گذشت در آن
 محله بود یازدین ریخان در کجی کوش بود فرمان مرا از کت گرفته برشته بودند ساخته از دید کرده نئی بجا آمدن افغانان را و دیگر یک جماعه
 از نبت و جرات بخود یار و نوکر ساخته کاره بارش تاراج نمودن مردم و راه زدن بود خبر باقی را شنیده و راه او را گرفته
 باقی و همراهان باقی را پاک گرفت باقی را کشته زن او را گرفت اگر چه باقی هیچ بی نکرده که اشتیم اما بهیامی او پیش آمده
 بعل خود گرفتار شد **سپست** تو به گفته خود را بر روز کار سپارم که روز کار ترا چاکر لیت کینه کنی و درین زمستان تا یک
 دو برف باریدن و چهار باغ نشسته بودیم تا آمدن ما بکابل هزاره تر کمان انواع بی ادبی با و را هر معیا کرده بودند خیال
 تا ختن آنها کرده در شهر و عمارت النغ یک سیرز ابستان تمام در آمده از آنجا در ماه شعبان تا منتن هزاره تر کمان سوار
 شدیم در دهنه دره خوش جنگل چپتون فرستاده شد اندک از هزاره تاخته شد نزدیک برهوش در یک سوچ یک
 پاره هزاره پنهان شده بودند شیخ و دریش کو کلتاش که در اکثر فرقیها همراه بود منصب قوریگی کری از بود و کمان بز
 در می کشید تیرا خوب می انداخت در دهن همین سوچ غافل نزدیک در آمده میرود از آن رون یک هزاره پنهان
 او تیری میزد همان روز و همیشه از هزاره تر کمان در دره خوش قیلاق کرده بودند بر سر ایشان سوچ بشیم
 دره خوش طور دره افتاده تا نزدیک نمکرده در دهنه دره تنگی افتاده راه در کمره واقع شده از او پایان تر همه پنجاه
 گز یک انداز است از راه بلند تر هم یک ربه است یک یک سواری کند در این تنگی گذشته آن روز تا در میان

دو ناز رفقه و بر مردم نرسیده در یک جای منزل کردیم یک شتر لوک فرجه هزاره را یافته آوردند از کشته از گوشت او
 یکپاره کباب کردیم یکپاره در آب پنجه خوردیم این مقدار لذیذ گوشت شتر که خوردند و نه نشد بود بعضی از گوشت کوسفند
 فرق نتوانستند کرد از آنجا پگاه کوچ نموده در منزل که هزارها قشلاق کرده بودند متوجه شدیم یک پهلوان که از پیش کسی آمده
 گفت که در یک تنگی هزارا کوزه آب را بشاخصا مضمیوه ساخته قدم را بند ساخته جنگ میکند و شنیدن خبر روان شدیم
 یک پاره راهی که رفته شد بجای که هزاره ها فرود آمده جنگ میکردند رسیده شد آن زمستان برف بسیار بلند افتاده بود بی
 راه رفتن اشکالی داشت کنارهای آب نکاب تمام بخ بسته بود این جهت آب برف از جای پی راه گذشته نمی شد
 هزاره ها در جای برآمدن این آب شاخ بسیاری بریده انداخته بودند خود در نکاب و کنار پایاده و سوار گذاشته
 جنگ می کردند محمد علی میسر یک از امرای رعایت کرده من بوخیلی مردان قابل رعایت و جوان خوبی بود صید انیس
 بنود پیشترک براهی که شاخ انداخته بودند متوجه شد در کرده او تیر زدند همان زمان جان تسلیم کرد چون تیر زدند آمده شد
 بود اکثری صیبه نداشتند یک از سرمن گذشته افتاد احمد یوسف یک اضطراب کرده پهلوان میگوید که برهنه از پنجه
 در آمد میروید و دست بر او دیدم که از ریشها کشته من بگفتم که شما مردان باشید این چنین با از سرمن خیلی گذشته است همین مقدار
 بود که از طرف دست چپ قاسم یک قوچین خود ازین آب گذریافته و گذشته بچو اسپ انداختن هزاره ها نتوانستند
 ایستادند که بختند جا که در میان ایشان رفته بودند از عقب ایشان روان شدند بقاسم یک
 بجهت این کار بگوش را بکلر داده شد حاتم قور یکی به درین یورش بد بود ازین جهت سوچه شیخ در ویش کوکلتاش
 و قور یکی گری بجا تم عنایت شد از جهت خوب کشتن کپک قلی بابا منصب محمد علی میسر یک رایک یک تقویض کردیم
 سلطان علی جناب از عقب ایشان بود از جهت بسیاری و بلندی برف از راه بر آمده نمی شدند هم بهمراهی این جوانان
 آمد در نزدیکی قشلاق های هزاره بکوسفند و املقان ایشان رسیده شدند بخودی خود چهار صد پانصد کوسفند دست
 پنج اسپ جمع کردیم سلطان علی و دوسه کس دیگر نزدیک بودند چاقوچی شدیم دو نوبت خودم چاقوچی تاخته ام کی اینست
 مرتبه دیگر بر سر همین هزاره ترکمان در وقت آمدن از خراسان چاقوچی رفته اسپ و کوسفند بسیاری آوردند کوچ و خورد
 ریز هزاره بیاده شده بر پیشتهای برف و در بر آمده ایستادند آنکلی کالی کردم روزیم پگاه شده بود بر کشته در خانه های هزاره ها
 فرود آمده شد این زمستان برف خیلی بلند افتاده بود در همین جا از راه بیرون برف تاخومی گیر اسپ بود شب جمعه که بجای غده
 اول بر آمده بودند از جهت بلندی برف تا صبح بر سر اسپ بودند صبح آن بر کشته درون و دره جوش در قشلاق هزاره ها
 بوده و از آنجا کوچ نموده در جنگل فرود آمدند یارک طغاسی و بعضیها عقب تر آمده بودند با آنها فرموده شد که هزاره ها می که
 شیخ در ویش را بر تیر زده بودند رفته گیرند به بختان خون گرفته هنوز در سبج بوده اند اینها رفته دو و گذشته هفتاد هشتاد نفر
 را گرفتند پیشتری از آنها بشیر رفتند از پوروش هزاره بر کشته بجهت مصیحت گرفتن مال بخر او در پایان آب باران در
 نوحی ای تو خدی آمدیم چنانکه میرزا زعفرانی در اوقات بودن ای تو غده بکازمت آمد درین اثنا در سیزدهم ماه رمضان
 تشویش قوبا صبحی شد چنانچه تا بچهل روز مرا ازین پهلوان پهلوی دیگر میکردند از دره های بخر او دره لغمان علی

علی الخصوص کلان تر موصی که در میان دره است حسین علی آقا بابر و خو و بسرکشی و تانهمی مشهور و معروف بودند
 جهانگیر میرزا را لشکر ساخته فرستاده شد قاسم یک هم رفت لشکر رفته جائیکه سکر ساخته بودند بزور گرفته یک پاره
 از آثار اسیاست رسانیدند از جهت تشویش قوما مثل محضه خیزی ساخته از کنار آب باران تا شهر را برداشته
 به بستان سرا آوردند چنانچه همان زیستان یک چند روز در بستان سرانشستیم ازین بیخوری هنوز نیک نشده بودیم
 که در جانب روی راست سن و النولی برآشسته اند اختند از جهت این مرض سهیل هم خوردیم صحت یافته
 چهار بار باغ برآمدیم جهانگیر میرزا بلازمت آمد پسران ایوب یوسف و بهلول به مجرد رفتن پیش میرزا در مقام قتل و فساد و شر
 انگریزی بودند این نوبت جهانگیر میرزا را مثل پیش یافته نشد بعد از چند روز از سیجا کوچ نموده و صیبه پوشیده بسرت بعضی
 رفت قلعه باقی را گرفته چند کس او را کشته مردم قلعه را تمام تاراج کرد از خورد و کلان مردمی که داشت کوچانیده از میان
 هزاره بطرف بامیان رو آورد بخدای تقاروشن است که از من و از مردمی که بمن تعلق داشتند هیچ کاری و سخنی واقع
 نشده بود که سبب ازین قدر کدورت و فقا رشود آخر آن شنیده شد که این سخن را سبب رفتن خود کرده است آن سخن
 این است که در وقت آمدن جهانگیر میرزا از غزنی قاسم یک و امرایش از قله بودند میرزا به بودند نه جانوری اندازد در وقت
 چکال انداختن جانور بودند خود را بر زمین میزدند فریادی کند که گرفت - قاسم یک میگوید که در وقتیکه غنیم را از چنبن
 زبون ساخته باشدی می گذار و میکرد این سخن بر آنها بلا میشود و بجهت رفتن ایشان این شده دیگر یک دو ازین خراب تر
 دست تر سخن را هم سندر کرده دیگر غزنی را آن حال کرده از میان هزاره شده به ایماق رفتند و آن فرصت ایماق
 از ناصر میرزا جدا شده بودند اما با وزیر یک ندر آمده بودند در پای اشتراب و ویلا قهای آن نواحی بودند در همین اوقات
 سلطان حسین میرزا بجهت دفع محم شیبانی خان غزم جزم کرده تمام پسران خود را طلبیده و مراهم سید افضل پسر سید سلطان علی
 خواب بین را فرستاده طلبیده بود و عزیمت کردن بجانب خراسان از چند جهت بالازم شد یکی اینکه مثل سلطان حسین
 میرزا بجای تیمور یک نشسته کلان بادشاهی جمعیت کرده از اطراف و جوانب پسران خود و امراد خود را طلبیده در
 وقت که بر مثل شیبانی خان غنیمی عازم شدن مردم آسویای خود بودند مال بسر خود برویم مردم اگر کوچک دستی روان شوند
 مابینک روان شویم یکدیگر اینکه جهانگیر میرزا که مکر شده بید رفت تا کدورت او را رفع کنیم یا مفرت او را رفع در همین
 سال شیبانی خان حسین صوفی را در خوارزم ده ماه محاصره کرده گرفت و برین محاصره بسیار جنگ باشد جوانان خوارزم
 بسیار مردانگی با کردند هیچ تقصیر نکردند آنچه تیراندازها کردند که بارها از سپر و صیبه و بعضی محل از صیبه پسران پسران آنداخته
 ده ماه قبلاری کشیدند از هیچ جای امیدواری نشد بعضی مردم سست و زبون بهیدلی کرده با وزیر یک سخن در میان آورد
 او وزیر که بهالای قلعه برآوردند حسین صوفی خبردار شده خود آمده بهالای قلعه برآمد کلان را - زده فرود آورد
 تیر تیر رسیده مردم جنگی نماند قلعه را گرفتند بجهت بر حسین صوفی که در مشتقت نمودن به روانگی و جان کردن دقیقه نامری
 نگذاشت شیبانی خان خوارزم را یک یک داده خود بسیر قند آمد در او آخر سال در ماه ذیحجه سلطان حسین میرزا در وقتی که بر
 شیبانی خان لشکر کرده در بابا الهی رسیده بود بجهت حق رفت ولادت و نیش ولادت او در بهشت صد و هفتاد و دو سال

در زمان شاهرخ میرزا بوده سلطان حسین این منصوبان بالقرابن عمر شیخ میرزا ابن تیمور بیک میرزا ابوالفیض میرزا
 بادشاهی نگرده بوده اند و او فیروزه بیکم بود نیزه تیمور بیک سلطان حسین میرزا نیزه میرانشاه میرزا هم می شد سلطان
 حسین میرزا نیزه کریم الطافین بود اصل بادشاه بود نیزه نهاد و برادر و خواهرزاده بودند بالقرابن میرزا و سلطان حسین میرزا
 و کابیکم و بیک خرد بیکر که احمد خان رفته بوده بالقرابن میرزا از سلطان حسین میرزا کلان بوده نوکر او بود اما بر سر دیوان حاضر نمی شده
 در غیر دیوان بیک نو شک می نشسته اند برادر خود او و ولایت بلخ را با داده بودند چند سال حکومت بلخ کردند سه پسر داشت
 سلطان محمود میرزا و سلطان ولیس میرزا و سلطان اسکندر میرزا اکابیکم خواهر کلان میرزا بود نیزه میرانشاه میرزا سلطان
 احمد میرزا گرفته بود بیک پسر داشته کجک میرزا نام در اوایل ملازمت طغتمی می رفته در آخر آن ترک سپاهی گری کرده
 بمطالع مشغول شد بیکویند که دانش مند شده بود طبع نظمی هم داشته این رباعی از دست رباعی عمری بسلاح می
 ستودم خود را در شیوه زمزمی نمودم خود را چون عشق آمد که ام ز چه سلاح به المنت لذت از نمودم خود را
 با باخی ملا نوار و واقع شده در احزان طوافی هم کرد بر که بیکم که خواهر خود میرزا بود با احمد خان شیرخان داده بودند
 پسر از شده بود در هری آمد چندی مدت در ملازمت میرزا بوده شکل و شمایل او بیک چشم شیراز ام می بود که پایان
 باریک تر بود با وجود اینکه کلان شده سفید ریش شده بود خوش رنگ سرخ و بنه بر شیمی می پوشید طاقی پوست بره سیاه
 می پوشیده یا قلیاق ایچاناد و عیدها دستار خود سبز و رابهن و نمایان بسته او باغ و قرقا بر سر خلاته به نماز میرفته اخلاق
 و اطوار او در اول گرفتن تخت خیال بن داشته که دوازده امام را در خطبه خواند ششوی با منع کرده اند در احزان خود
 جمیع کار و بار او موافق مذہب سنت و جماعت بوده از جهت رحمت مفاصل نماز نمی توانست کرد روزه هم نمی گرفت حوائج
 و خوش خلق کسی بود خلق او اندکی گذرا تراقی بود شخص مثل خلقش بود بعضی معاملات رعایت شرع بسیار میکرد
 یک مرتبه بیک پسر خود را بجهت کشتن شخصی بخونان سپرده بدار القفا فرستاده در اول گرفتن تخت تا شش هفت
 سال تائب بوده بعد از آن بشراب خوی افتاده نزدیک پهل سال در خراسان پادشاه بود هیچ روز نبود که بعد از نماز
 پیشین شراب نخورد اما هر کوبسوجی نمی کرد پسران و جمیع سپاهی شهر می او را این حال بود با فراط عیش و منق میکردند
 شجاع و مردانه کسی بود بار با خود همیشه رسانیده بود از نسل تیمور بیک معلوم نیست که هیچ کس برابر سلطان حسین میرزا
 شمشیر زده باشد طبع نظمی داشته دیوان هم ترتیب داده بود ترکی می گفتند تخلص حسینی بوده بعضی از ابیات او
 بد نیست اما تمام دیوان میرزا در یک وزن است با وجود آنکه هم بسال بم سلطنت بادشاه کلان بود در رنگ خود
 سالان قورجقار نگاه میداشته و کبوتر بازی هم می کرد مرغ هم جنگ می انداخته جنگامی مصاف او در قرقایهای
 خود یکی در کنار آب کرکان در آب خود رازده و گذشته و یک بار او بیک را خوب زیر کرده بچرتبه دیگر سلطان
 میرزا محمد علی بخشی را سردار ساخته سوار سوار را بر سر او ایغار فرستاده بود سلطان حسین میرزا با شخصت جوان
 و رسیده ضرب راست زیر کرد بیک کار خوب و کار نمایان سلطان حسین میرزا این است یک مرتبه دیگر در استرآباد
 سلطان محمود میرزا جنگ کرده و بچرتبه دیگر هم در استرآباد حسین ترکمان سولتی جنگ کرده زیر کرد بچرتبه

دیگر بعد از گرفتن تخت در چناران بیاد کا محمد میرزا جنگ کرده زیر کوه و پیکر از میرل مرغاب ایلتا کرده در باغ راغان یادگار
 محمد میرزا که شراب خورده مست افتاده بود گرفت و بهمان گرفتن خراسان را نگاه داشت دیگر در نواحی آمد خود و شیرخان
 در حکمان بسطغان محمود میرزا جنگ کرده غالب شد دیگر ابابکر میرزا را که از عراق آمده ترکمان قزاقان را همراه شده آمد
 الخ بیک میرزا را در تکران و نما زیر کوه کابل را گرفته بدغدغه عراق کابل را بر تافته از خیزه گذشته از نواحی خوشاب و طمان
 گذشته بسون برآمد و از آنجا رفته کرمان را گرفت و نگاه داشتند در وقت در آمدن در ولایت خراسان سلطان حسین
 میرزا را ایلتا کرده رفت و گرفت و یک مرتبه در پل چپ غ یک پس خود بدیع الزمان میرزا را زیر کرده و یک مرتبه بشکر کشید و آمده
 قندرا قبل کرده و نتوانست گرفت و یک مرتبه حصار را هم قبل کرده و گرفته نتوانست برکشت و یک مرتبه دیگر بر سر قلات
 ذوالنون بیک آمده دروغه نسبت را داد و دیگر هیچ کاری نکرد و نسبت را هم بر تافته برکشت مثل سلطان حسین میرزا بادشا
 کلان مردانه در بن و در جنگ غم بادشاهانه را بجای نیامد و هیچ کاری را تمام نکرد برکشت دیگر در اولانک نشین به
 پس خود بدیع الزمان میرزا که با پس ذوالنون بیک شاه شجاع بیک آمده بود جنگ کرده زیر کرد و اینجاست
 عجب امور اتفاقی واقع میشود و سلطان حسین میرزا از لشکر جدا بوده اکثر لشکر خود را به نواحی استرآباد فرستاده بود و بهمان
 روز جنگ لشکر که به استرآباد رفته بود آمده همراه میشود از بیطرف مسعود میرزا که حصار را به بایسنقر میرزا گیرانده میشن سلطان حسین
 میرزا آمده اجماع بین روز میرسد ولایات او ولایت خراسان بود شقی او بیخ غم و اسغان شمالی او خوارزم جنوبی او
 قندار و سیستان چون مثل هری شهری بدست او افتاد کاش شب دروغ غیر عیش و عشرت چند دیگر بود بلکه در توابع و لواتق
 او هم کسی که عیش و عشرت نمیکرده باشد بود هیچ و تعب به انگیزی و لشکر کشی نکشید لاجرم تارفت نکرده ولایت او کم شده و زیاده
 نشد اولاد او چهارده پسر و پانزده دختر مانده بود کلان ترین پسرانش بدیع الزمان میرزا بود و او دختر منور میرزا مردی بود دیگر
 شاه غریب میرزا بود اگر بیات او بود طبعش خوب بود اگر چه بن او ناتوان بود کلامش مرغوب بود غریبی تخلص می کرد
 دیوان هم ترتیب داد و بود ترکی فارسی شعر می گفت این بیت از دست شعر در کردیم پریروشی شدم دیوانه اش
 چیست نام او بجا باشد نام خانمش چندگاه حکومت هری را سلطان حسین میرزا بشاه غریب میرزا داده بود هم در
 زمان پدر خودش نقل کرده و پسری و دختری نماند دیگر مظفر حسین میرزا پسر دوست سلطان حسین میرزا او بود اگر خیلی
 لایق و مستداسی بود اما اخلاق و افعال نداشت از جهت زیاده دیدن این اکثر پسران او باغی گری
 کردند ما در این هر دو ضد یکدیگر بود که خوبه چی سلطان ابوسعید میرزا بود از میرزا افاق بیگم نام یک
 دختری داشتند دیگر الوالحسن میرزا بود دیگر یک بیک میرزا بود که نام او محمد حسن بود و ما در این هر دو لطیف سلطان اغچه بود که
 ابوزبیر میرزا بود او طاهر از خیلی برشته روایت میکردند دنیا و ده شدن بیماری داشتند مرض پذیرد و دیگر خیر نشد بهر او خود محمد حسین میرزا
 براق رفت و عراق ترک سپا دگری کرد و در دیشی اختیار نموده بوده دیگر از خبر یافته نشد یک پسر داشت سهراب میرزا نام در
 و کتیک من حمزه سلطان و مهدی سلطان و سلطانان دیگر از زیر کرده حصار را گرفته پیش من بود یک چشمه او کور بود خوب
 به بیات بود اخلاق او هم مثل بیات او بود بی اعتدالی کرده نتوانست ایستاد و رفت در نواحی استرآباد از جهت بی اعتدالی

اور انجم ثانی بعد آب کشت دیگر محمد حسین میرزا بود در عراق اورا شاه اسمعیل صفوی رایک جا بند کرده
 بودند بعد از آن شعی غلظی شده بود با وجود آنکه پدر او در کلان و برادر خود او همه سنی این چنین شیعی و اشر
 آباد بهمان کراهی و بغالت موده او را خیلی بهادر و مردانه می گفتند هیچ آنطور کار نمی از و ظاهر شده
 که لایق نوشتن بوده باشد طبع نظمی هم داشت این بیت از دست شعر او درودی زنی صید که کشتی نه عرق عرقی و دل گرمی
 که کشتی + دیگر فریون حسین میرزا بود کمان ساز و کشیده تیر را خوب می انداخت کمان به او را می گفتند که چهل من
 بود خیلی مردانه بوده ولی فیروز جنگ نبوده هر جا که جنگ کرده مغلوب شد در رباط و در فریون حسین میرزا و برادر
 خورش این حسین میرزا به تیمور سلطان و عبید سلطان جنگ کردند و مغلوب شدند آنجا فریون حسین میرزا خوب با تر
 کرده بود در دهان فریون حسین میرزا و محمد زمان میرزا بدست شیبا ان خان افتادند هر دو - انکشت و گذاشت بعد از آن
 در وقتیکه شاه محمد دیوانه قلات را مضبوط کرده بود آنجا رفته و چون او بزک قلات را گرفت بدست افتاد و کشتند این بر سر از
 مشکلی بی آنچه نام غنچه می او بزک میرزا شده بودند دیگر حیدر میرزا بود او را پانده سلطان یکم دختر سلطان ابوسعید میرزا بود و در زمان
 پدر خود در مشهد به پنج چند گاهی حکومت کرد در وقت قبل نمودن حصار دختر سلطان محمود میرزا را که از خانه زاد یکم شده بود از
 برای این گرفته و صلح نموده از حصار برخاست از یک دختر که مانده بود شاه یکم نام آخر آن بکابل آمد بعد از سلطان
 داده شد حیدر میرزا هم در زمان پدر از عالم رفت دیگر محمد معصوم میرزا بودند - بار داد داده بود - باین مناسبت یک دختر
 الف یک میرزا را بهت این پسر خواستگاری کرد بعد از آوردن در بری طوسی کلانی کرده چار طاق خوبی بست اگر چه چند ماه
 را باین داده بود اما اگر سیه کند و اگر سفید شاه یک از خون بود درین میرزا را اختیار می و اعتبار می نمود از بیعت در قندهار
 نه ایستاده بخراسان رفت و هم در حیات پدر خود مرد دیگر فرخ حسین میرزا بود او خود زیاد عمر می نیافت و بیشتر از بزرگوار
 خورد خود را بر این حسین میرزا نامه در حلت کرد دیگر شاه این حسین میرزا این محمد قاسم میرزا بود ذکر ایشان خواهد آمد در آخر
 پنج میرزا پاپا آنچه بود و غنچه می بود و کلان ترین دختران سلطانییم یکم بود تنها ز امید شده بود مادر او چوبی یکم نامی دختر یکی از اسکا
 اذواق میشود خیلی سخن دان بود اما در سخنش مزه و حالتی نبود برادر کلانش به پسر میانکی با لقا میرزا سلطان و پس میرزا لود
 بود یک پسر یک دختر از و شده بود دختر او را سلطان شیبا ان برادر خود بود بول بارس سلطان ابن الیس قلی سلطان
 داده بود پسر او محمد سلطان میرزا است که درین تاریخ ولادت قنوج را با داد هم سلطانیم یکم در همین تاریخ پسر خود
 رفته بندوستان می آمد در نیلاب بر حمت حق رفت استخوان او را مردم او گرفته کشتند و نیز او آمد و دیگر از پانده سلطان
 یکم نایده چهار دختر بود از همه کلان تر از یکم بود محمد قاسم ارلات پسر خود را بر میرزا یکم را داده بودند از یک
 دختر کی شده بود قرا کو یکم نام ناصر میرزا گرفته بود دختر دوم او یک یک یکم بود سلطان مسعود میرزا بسیار مایل بوده هر چند
 سعی کرد پانده سلطان یکم ملاحظه ناقصی کرده اند آخر به ملا خواجه که نسل سید انا بود داد و دختر سوم یکم را و دختر
 چهارم آخا یکم را به پسران خواهر خود خود سلطان یکم به با بر میرزا و سلطان مرید میرزا داده بود از مشکلی آخا چه
 دختر شده بود کلان آنها را به سید عبد الله میرزا که از سادات اند خود می شود پسر دختر می با لقا میرزا بود داده بود

یک پسر داشت سید برکه نام در وقتیکه من سمرقند را گرفته بودم ملازمت می کرد آخر بطرف ادرکج افتاد و دومی سلطنت
 کرد و اشترابا و قتل با شان کشته نام دختر دیگر فاطمه سلطان بود بیاد کار میرزا از نسل تیمور بیگ داده بودند از
 پاپا آنجا چه سه دختر شده بود کلان آنها سلطان نژاد بیگ بود سلطان حسین میرزا به پسر خود برادر کلان خود اسکندر میرزا
 داده بود دختر دوم او بیگم سلطان بود سلطان مسعود میرزا بعد از معیوب شدن چشم او داده بودند یک پسر و یک دختر
 از او شده بود دختر او را حرم سلطان حسین میرزا ایاق بیگم نگاه داشته بود از بهری بکابل آمد بسید میرزای ایاق داده
 بیگم سلطان بعد از کشتن او از کلان سلطان مسعود میرزا بهر خود را گرفته بطرف مکه رفت در این ایام خبر آمد که او پیشتر
 در مکه بوده اند دختر سوم او را بسید میرزای نامی از سادات اند خود داده بودند و پیشتر می بسید میرزا مشهور بود دیگر از یک
 غنچه می یک دختر شده بود عالیه سلطان نام مادر او زینبده آنجا چه پسر حسین شیخ تیمور بود باز سلطانان شیانی بقام
 سلطان داده بودند از یک پسر شده بود قاسم حسین نام در هندوستان ملازمت من آمده در خواهی را ناشکا بود بدین
 راه داده شد بعد از قاسم سلطان پوران سلطان نامی از خویشان او گرفت از یک پسر است عبد الله سلطان
 نام درین تاریخ در ملازمت من می باشد با وجود آنکه خورد سال است اما خدمت او بدینست خواتین و سراری اول
 زنی که گرفته بود بیگ سلطان بیگم دختر بجز میرزای مروی بود بروج الزمان میرزا ازین زاینده شده بود بسیار کج خلق بود سلطان
 حسین میرزا بسیار میر خوانیده از کج خلقی او میرزا به تنگ آمده گذاشت و خلاص شد چه کند حق بجانب میرزا بود پست
 زن بد و سراری مرانده هم درین عالم است و زنی او + الله تعالی بیچ مسلمان این بلا نیندازد و زن بد خوبی
 کج خلق الهی در عالم نماند دیگر چو بیگم دختر بی از امرای اذاق بود سلطان بیگم از او شده بود دیگر شهر بانو بیگم دختر سلطان
 ابوسعید میرزا بود بعد از گرفتن تخت او را گرفته بود در جنگ جکمان وقتیکه جمیع حرهای میرزا از محققه برآمده بر آه
 سواری شده اند این با عتاد برادر خود و خود از محققه نمی برآید و بر اسب سواری شوایان را میرزا مانند تخت
 شهر بانو بیگم را گذاشت و خواهر خود را و پانیده سلطان بیگم را گرفت بعد از گرفتن اوزبک خراسان را پانیده -
 سلطان بیگم بعراق رفت و در عراق در غزنی نقل کرده دیگر خدیجه بیگم بود غنچه بی سلطان ابوسعید میرزا بهری
 آمد بهری سلطان حسین میرزا گرفت و دوست داشت از مرتبه غنچه می گری بمرتبه بیکی ترقی کرد از خان خود بسیار
 صاحب اختیار شده بود محمد مومن میرزا را بسعی او کشته پسران سلطان حسین میرزا که با عی گری کردند پیشتر
 از جهت این بود خود را بسیار عاقل می گرفته اما بی عقل و پر کوی زنی بوده راضیه هم بوده شاه غریب میرزا و مظفر
 حسین میرزا ازین زاینده شده بودند دیگر ایاق بیگم بود از وی بیچ پسر می و دختری نشد پاپا آنجا چه که این مقدار
 دو سوار بود کوکلتاش این بود چون پسر و دختر از او نشد بود پسران پاپا آنجا چه را مثل پسران خود نگاه
 می داشت در پی حضوری های میرزا خوب خدمت می کرده از فرمان بیچکنس نمار او خدمت نمی توانستند
 کرد و رسالی که من به هندوستان می آمدم از بهری آمد من هم تعظیم و احترام ایشان را آنچه از دست می آمد کردم
 در وقتیکه چند پیری را محاصره داشتیم خبر آمد که در کابل بر محبت حق زنی از غوغای کی لطیفه سلطان بود که پسران

میرزا یکپاک میرزا از و شده بودند دیگر مشکلی بی آغاجه بود او ز یک بود از مردم شهر بانو حکیم مادر او تراب میرزا و محمد حسین
 میرزا او فرزند و ن میرزا بود. و دختر دیگر اسم داشته دیگر با آغاجه بود و کلتاش ایاق یکم می شد میرزا دیده دوست داشته گز
 مادر پنج پسر و چهار دختر بود چنانچه مذکور شد دیگر یکی سلطان آغاجه بود از و پسر و دختر می نشد دیگر خورد و ریزه غوما و غنچه
 بسیار بود از زنان و غوچهها معتبر همین ها بودند که مذکور شد مثل سلطان حسین میرزا پادشاه کلان شل هری شهر اسلام این
 محب است که ازین چهارده پسرش کسی آنها ولد از زمان بودند منق و بخورد در خودش و پسرانش و ایل و ایل و ایل او شایع
 بود از شاست همین ها بود که ازین طور خانواده کلان در هفت هشت سال غیر از یک محمد زمان میرزا دیگر اثر و خلاصت نام
 امرا می او یکی محمد بزندق برلاس از نسل چاکوی برلاس بود محمد بزندق بن جهان شاه ابن چاکوی برلاس پیش با میرزا
 امیر بود و بعد از و سلطان ابوسعید میرزا هم رعایت کرده بچا که برلاس کابل را داده انگار لغ یک میرزا ساخته بود بعد از
 سلطان ابوسعید میرزا لغ یک میرزا در مقام قصد بر لاسان شد اینها فهمیده میرزا را گرفته ایل و ایل خود را کو چاند بط
 قندز کوچ کرده از بالای هند و کش میرزا را ادسیانه لطف کابل فرستاده خود بطرف خراسان پیش سلطان حسین میرزا
 رفتند میرزا هم خوب رعایت های ایشان کرد محمد بزندق بسیار دانا مردی بود و بی نهایت سردار شخص بود بجانو رشکاری
 بسیار میل داشت چنانچه یک جانور او اگر می فروده یا کم میشده نام پسران خود را گرفته می گفتند که آمدن یا کم شدن این
 جانور اگر فلانی می مرد چه می شد یا کرون فلانی می شکست چه می شد دیگر منظر حسین میرزا برلاس بود در وقتها میرزا همراه
 بوده نمی دانم پسرز که نام طور او خوش آمده بسیار رعایت کلان کرده بود اقبهار او درین مرتبه بود که سلطان حسین میرزا در
 قزاقها می غمناک و اینچنین شرط کرده بود که هر ولایتی که مسخر شود چهار دانگ از میرزا باشد و دو دانگ از و محب شرطی است در
 بادشاهی کی راست می آید که یک مرد قزاق می را بخود ترکیب طور بکند با بر او و پسران چنانچه شرط میسری شود با امیری و سوار
 خود چگونه میسر شود بعد از گرفتن تخت ازین شرط پیشمان شد اما سودی نکرد این تیره مغز مردک هم اینمقدار رعایت یافته بمیرزا
 زیاده سر بیامی کرده میرزا برای او گل نمی کرده آخر گفتند که مسموم شده و الله اعلم دیگر علی شیر بیگ نوامی بود امیر او نبود بلکه حسب
 او بود و زردی هم کتب بود خصوصیت بسیار بود نمی دانم بکدام جویمه سلطان ابوسعید میرزا از هری اخراج کرد و بسم قندز
 چند سال که در سمرقند بود احمد حاجی بیگ مرئی و مقوی او بود و مزاج علی شیر بیگ بنزاکت مشهور است مردم نزاکت
 او را از خود رو و تش می دانستند این چنین نبود این صفت خیلی او بوده در زمانیکه در سمرقند هم بود همین طور نازک مزاج
 بود علی شیر بیگ بی نظیر کسی بود زبان ترکی شعر گفته است هیچکس اینقدر بسیار و خوب نگفتند است شش شنوی
 منظم کرده پنج و جواب منسه دیگر در وزن منطلق الطیر لسان الطیر نام چهار دیوان غزلیات ترتیب داده خوابی اصغر
 نوادر شباب بر لوح الوصف فوائد الکبر بعضی مصنفات دیگر هم دارد که نسبت با اینها فرود دوست ترواق شده از آنجمله
 انشای مولانا عبدالرحمن جامی را تقلید کرده جمع نموده است حاصل که به هر کس جهت هر کاری بر خط که نوشته
 جمع نمودن فرمود دیگر میران الادزان نام عروسی نوشته بسیار مدخول است در پست و چهار وزن رباعی و چهار
 وزن نظم کرده در اوزان بعضی بگویم خطا کرده کسی که متوجه بعرض او شود معلوم خواهد شد دیوان فارسی هم ترتیب کرده

در فارسی فانی تخلص کرد و بعضی ابیات او بدینست ولی اکثرست و فرود اندر دیگر در موسیقی خوب خیز با بسته خوب
 نقشها و خوب پیشرو داشت و با اهل فضل و اهل بهر مثل علی شیریک مرلی و مقوی معلوم نیست که هرگز پیدا شده باشد
 استاقل محمود و محم نامی و حسین عودی که در ساز سرآمد بودند به ترتیب و تقویت علی شیریک این مقدار ترقی
 و شهرت کردند استاد بهر آواز و شاه مظفر در تصویر سی و اتمام علی شیریک این مقدار معروف و مشهور شدند این مقدار که او
 بنامی خیر کرد کم کسی این مقدار موفق شده باشد سپرد و دختر اهل و عیال عالم را طوری خود در خبر میره گذرانیده در او اهل مهر
 و بوده در او وسط میر شده چند وقت در ستر با دولت کرد و بعد از آن سپاهی گری با ترک کرده از زیر از چیزی نمی گفتند
 بلکه در سالی میرزا مبالغه کلی پیش کشی کرده در وقت کشتن سلطان حسین میرزا از لشکر استرا با و با استقبال آمد میرزا تا دریا
 برخاستن یک حالتی او را شده توانست بر فراستن برداشته بر ند طیبان اصلا مشخص نتوانستند که در هم حساب آن
 بر حمت حق رفت یک بیت او حسب حالی واقع شده و دیگری یک از نسل حاجی سیف الدین بیگ از امرای کلان میرزا
 بود بعد از محنت گرفتن سلطان حسین میرزا بسیار می یافت و در وقت کرد و دیگر شیخ حسن تیمور بود این را با میرزا
 رعایت کرده بر تبریزی رسانده بود و یار تو بان بیگ بود پدر ان او از سیدان تریز بوده اند از طرف مادر سلطان بوسوی میرزا
 هم رعایت کرده بود و پیش احمد میرزا معتبر بوده پیش سلطان حسین میرزا هم که رفت رعایت خوب یافتند ... خوش
 باش و شرا بخواره و عیاش کسی بود حسن یعقوب بخت اینکه در خدمت پدر می بوده حسن یونان هم می گفتند دیگر چه انگیر برلاس
 بود در کابل چند گاه او و محمد بر نطق لشکر حکومت کرده بودند از آن پیش سلطان حسین میرزا رفت و رعایت خوب
 یافت حرکات و سکنات او نظرافت و لطافت بود خوش معاش کسی و صاحب بدیع الزمان میرزا بود مصاحبت میرزا
 رایاد کرده تعریف می کرد دیگر میرزا احمد علی فارسی بود دیگر عبد الخالق بیگ ولد فیروز شاه بیگ که از کلان رعایت کرد و ای
 میرزا شاهرخ بود پدر کلان این بوده از بخت عبد الخالق فیروز شاهی می گفته اند چند گاه خوارزم را داشته دیگر از بخت هم
 دولدای بود که حساب کار و طریق ملک داری را خوب می دانست ثانی اشین مجرب نطق بود و دیگر در النون ارغون
 مردان مردی بود و پیش سلطان ابوسعید میرزا او را که گویا خوب شمشیر زده بوده بعد از آن هم هر جا که رفته دست
 او بکار رسیده در مردانگی او سخن نیست اما اندکی کم عقل تر کسی بود از پیش میرزا ایان ما پیش سلطان حسین میرزا
 رفت غور و کند رایاد او را با هم تا کس در آن نواحی خوب شمشیر زده باندک اندک کس بسیار بسیار هزاره و
 نوکری را خوب بازیر کرد و حرازه و نگه داری بر آنچنان ضبط کسی نکرده بعد از چند گاه زمین داور را هم با و دادند پسر او شاه
 شجاع ارغون هم باید رخود و خرد می همراه گشته شمشیر باز و سلطان حسین میرزا بر غم پدرش رعایت کرده قندهار را
 بشرکت پدر او از آن این پدر و پسر باغبان می با کرده فتها کردند آخر در سال که من خسرو شاه را گرفته و از نوکری
 او جدا ساخته کابل را از مقیم پسر خود و دو النون خسرو شاه از حجت من سجا به شده رفته سلطان حسین میرزا را دیدند بعد
 سلطان حسین میرزا پیشتر کلان شده و لایتهای دامن کوه هری را مثل او به کمر ان را با این دادند بدیع الزمان میرزا این
 صاحب اختیار بود و در خانه مظفر حسین میرزا محمد بر نطق برلاس صاحب اختیار بود اگر چه مردانگی داشت

اما اندکی دیوانه طور و کول کسی بود و کول چون نباشد این چنین خوشامد را قبول کرده خود را رسوای کند تفصیلاتش آنست که
 در هری این چنین صاحب اختیار شد که چندی از شیخ و ملا آمده با و گفتند که قطب نما اختلاط می کند ترا هر براند لقب شده
 است تو او ز یک راز می خواهی کرد و این خوش آمد را با و کرده و در کردن خود فوط انداخته شکرها کرده بوده نواحی باد عیش
 کشیدان خان بر سر میز ایان آمده یکی را بدیگری همراه شدن نگذاشته زیرا که ذوالنون با صد و پنجاه کس در قرار با طار بود
 شیبان خان همین سخن را با و کرده ایستاد به مجرد رسیدن مردم بسیار همان طور گرفته روان شدند و ذوالنون را گرفتند
 کشند پاک مذہب کسی بود نماز خود را ترک نمی کرد نمازهای زیادتی هم خیلی میکرد و در بشرط پنج خنبل مشغول بوده بود
 اگر یک دست بازند او بهر دو دست می پیباخت هر طور دلش می خواسته می باخته اسماک و خست بر طبیعت او غالب
 بود و دیگر در پیش علی بیگ بر او خوردن آئیده علی شیر بیگ بود چند گاه حکومت بلخ با و بود و در بلخ خوب با حکومت کرده بود و تیره
 مغز و مغ و بی نهر شخصی بود سلطان حسین میرزا در اول آمدن خود بقدر حصار از تیره مغزیای او بود که او را گیرانند
 از حکومت بلخ مغزول شده در تاریخ نصد و شانزده در وقتیکه من بقندز آمد هم پیش من آمده بوده و بیخ مسهوت
 از قابلیت عمارت دور در اصلاحیت نزدیکی محور غالباً بخاطر علی شیر بیگ رعایت یافته بوده دیگر مغزول بیگ بود چند گاه
 حکومت هری با و متعلق بود بعد از آن استرآباد را و او را از استرآباد عراق پیش یعقوب بیگ که بخت رفت بلخچه
 شخصی بود همیشه قار می کرد دیگر به بد بود بسیار زود بسیار شیرین حرکات کسی بود عجب صاحب اصول کسی بود غریب
 رقص غیر مکر می می کرد غالباً آن رقص اختراع او بود همیشه در ملازمت میرزای بود و هم حریف شراب و هم صحبتش بود
 دیگر سلطان جنید برلاس بود و آخر آن پیش سلطان احمد میرزا آمده بود و این سلطان جنید برلاس که در نیوا حکومت جو نا
 پوریشکت با و متعلق است پدر اوست دیگر شیخ ابوسعید خان در میان بوونی و انکم در یک جنگی بمیرزا اسپ در آورد
 باشد یا غیبی که قصد میرزا کرده بود و وقع کرده باشد از آنجست باین لقب ملقب شده است دیگر بهر بیگ بود او طهار
 و در کار چهار خدمت میکرد چون در قرآنها میرزا خدمت کرده بود و اثر او ملاحظه نموده این اعنایت کرده بود که در معانات
 سکه نام او بود دیگر شخم بیگ بود چون سخیلی نخلس می کرده سخم سخیلی میگفتند اندیک طور شعری میگفتند الفاظ و معانی
 ترسانده و بجز در ج میکرده از جمله ایات او یکی اینست بیست شب غم کردی و آیم ز جامی برد کردی و آن فرورد
 ازو های سبیل شکم روح مسکون با به مشهور است که نویسی این بیت را در خدمت مولانا عبد الرحمن جامی خوانده است
 مولانا فرمود است که شاعر میگوید با آدم می ترسانند دیوان تزییب کرده بود و ثنویات هم وارد دیگر محمد ولی بیگ بود
 که مذکور شد این پس او بود در آخر آن پیش میرزا امیر گلانی شده با وجود آنکه میر گلان شده بود بهرگز خدمت خود را ترک
 نمی کرده شب و روز در در خانه می بوده چنانچه اش و شیلان او هم در در خانه کشیده می شد این چنین ملازمت گفته
 مقر است که این چنین رعایت باید عجائب بلا نیست درین زمان یکی که هم میر می ریافت کرد و پیش خود بیخ نشنش
 کل و کوری را دید و تکلیفات بد خانه باید آورد و نظیر ملازمت خود کجاست از بی دوستی خود بهی ایشان باشد آن
 محمد علی بیگ خوب بود نوکر پر شوق و ذکا که بخادمی داشت بقدر مسکین بهرست خوب بسیار خجری کرده بخش کرد و زبان

کسی بود در تاریخ نصد و هفتده در گرفتن سمرقند محمدولی بیگ و در دیش علی کتاب دار پیش من بودند الوقت اقلج شد
 بودنی در سخن او مره مانده منی در او قابل این مقدار رعایت نبود غالباً خدمت او را با مرتبه رسانیده بوده است دیگر با علی
 ایستک آقا بود اول علی شیریک رعایت کرده بود آخر بجهت مردانگی او را میرزا گرفته ایستک آقا کرده بمرتبه میری رسانیده
 بود یونس علی که درین تاریخ پیش من مقرب از نزدیکان است و ذکر او مگر خواهد آمد پس دوست دیگر بد را الدین بود اول
 در پیش میرک عبدالرحیم صدر سلطان ابو سعید میرزا بود خیلی حست و چسبان بوده میگویند که از سفت اسپ بسته بوده این
 و با با علی مصاحب هم بوده اند دیگر حسن علی جلار بود نام علی او حسین علی جلار بود ولی بحسن علی مشهور بود و پدر او علی
 جلار بود ابا بر میرزا رعایت کرده میر ساخته بود بعد از آن چون هری را یاد کار محمد میرزا گرفت از علی جلار کلان تری نداشته حسن علی
 جلار پیش سلطان حسین میرزا قوش یکی بوده شاعری بود طفلی تخلص می کرد قصید در بسیار خوب می گفت در زبان خود
 و قصیده مختار بود در تاریخ نصد و هفتده که سمرقند را گرفت پیش من آمده پنج شش سال پیش من بود نام من هم خوب مقصید
 گفت و مصرف کسی بود چهره نگاه می داشت و همیشه نزدی با حنت قار هم می کرد دیگر خواججه عبداللہ مرارید اول صدر بود
 آخر آن نزدیک و اکل و مقرب و میر شده بود و فضائل کسی بود قانون را مثل او کسی ننواخته در قانون گرفت کردن اختراع
 اوست خطوط را خوب مینوشت تعلیق را بهتر و خوب تری نوشته انشا هم خوب می کرده شعر و نسبت بیکر میثبات او بود
 بود اما شعر را خوب می شناخته فاسق و بی باک بود از شاست منق برض آبله که قاشده از دست پای خود مانده چند سال
 عذابها و مشقت های کونا کون کشید بهمان بلیه از عالم نقل کرد دیگر سید محمد اروس بود اروس ارغون که در گرفتن تخت
 سلطان ابو سعید میرزا میرکالا صاحب اختیار او بود و این بود در آن زمان خوب جوانان کاری بودند از آن سر آمد
 آن یکی این بود کمان او زور و ار در از و مضبوط اند از خوب اند از بوده حکومت اند خود چند گاه با بود دیگر
 میر علی میر خور بود این آن کسی است که بساطان حسین میرزا کس فرستاده در غافلیت باو کار محمد میرزا بر او آورد دیگر
 سید حسین او غلامی بود پس سید او غلامی برادر کلان سید یوسف بیگ بود میرزا فرج نام با حیثیت و قابلیت بشری داشت
 در تاریخ نصد و هفتده که من سمرقند را گرفت پیش من آمده بود شعر اگر چه کم گفته بود ولی طوری می گفت اضطراب و
 نجوم را خوب می دانست صحبت و اختلاط او هم خوب بود اندکی به شراب بود در جنگ عجد و آن مرد دیگر تنگری یردی
 سماجی بود ترک و مردانه و شمیر جوانی بود در درواز بن بلخ نظر ما در هم نوکر کلان خسرو شاهر خوب چاپقو لاش کرده گفت
 چنانچه که کور شد دیگر چندی از امرای ترکمان بودند که پیش میرزا آمده رعایت یافته بودند از اول آمدن ایلی علی خان
 پاندر بود دیگر اسد بیگ و نعمتن بیگ بودند برادر آن هم بودند دختر ثمن بیگ را بدیع الزمان میرزا گرفته بود و محمد زمان
 میرزا از بود دیگر ابراهیم ختائی بود دیگر امیر بیگ بود از آن پیش بدیع الزمان میرزا می بود مردانه و ترک خوب کسی
 بود ابو الفتح نام یک پسر از عراق پیش من آمده درین تاریخ هم هست بسیار مست بی جرأت و ناشدنی است از
 آنطو پدری این طور سپری از آخر آمده با که بعد از گرفتن شاه اسمعیل صفوی عراق و آذربایجان را آمد بود دیگر عبدالبا
 میرزا بود از نسل تیموری است و میرزا پشاهی است از اول نسل اینها با نولایتها رفته و اعیه سلطنت را از سر خود

بر آورد پادشاهان را از دست کرد و رعایت یافته آمده اند هم این عبدالباقی میرزا تیمور عثمان پیش یعقوب یک کلان
 و معتبر میری بوده یک نوبت لشکر بسیاری همراه نموده خیال کرده بودند که بر سر خراسان فرستند بجز آمدن عبدالباقی میرزا
 سلطان حسین میرزا هم خوب رعایت کرده و داماد ساخته سلطانیم بیکم را که از ما و محمد حسین میرزا بود او دیگر از آخر آمل
 مراد بیک پابند و زبونی میر سر بر نه بود از دهای اندجان است غالباً مهند سید است بسیار خوش صحبت و خوش
 طبع و شیرین کلام کسی بود در پیش قصه و شعری خراسان و خل و سخن او معتبر و سند بود در مقابل قصه امیر حمزه عم خود
 را ضایع نموده دور و دراز و روع قسم بسته این امر مخالف طبع و عقل است دیگر کمال الدین حسین کارگانی بود اگر چه خوش
 بنود متصرف بود در پیش علی شیر بیک این چنین متصوفان جمع شده و جد و سماع می کرده اند اکثر آنا اصول این بهتر بوده
 غالباً سبب رعایت اصول او بوده دیگر ^{کاشانی} که توان گفت نبود یک تصنیفی دارد مجالس العشاق نام بنام سلطان
 حسین میرزا بسته نوشته است بسیار است اکثری دروغ پیچیده و بی ادبانه حرفها نوشته اند بعضی سخنان بوی کفری شنیده
 چنانچه خیلی از دنیا بسیاری از او لیا ایشاق مجازی منسوب ساخته از برای هر کدام معشوقی و محبوبی پیدا کرده این
 عجب کولانه امر است که در سیاه سلطانه حسین میرزا تصنیف و تحریر من است گفته و نوشته خوش آمد همین کمال الدین حسین
 ذوالنون ارغون پسر بر الله لقب شده و یکی مجد الدین محمد بود پسر خواجه شیر احمد خانی که دیوان یک قلمه میرزا بود
 اولاً در دیوان سلطان حسین ترتیب و نسق خاطر خواه نبود آملات اسراف بسیاری میشدنی رعیت معمو بود و بی پنا
 مشکور در آنوقت مجد الدین محمد پسر و پانچی بود میرک می گفتند بعد میرزا اندک در می کار شده در وقت طلبیدن دیوانیان
 نیست و حاصل نمی شود گفته جواب می دهند مجد الدین محمد حاضر بوده بسم کرده میرزا جهت بسم او را سپردند گفته که خلوت
 کنید آنچه در دل داشته باشم عرض کنم خلوت کردند میگوید که اگر میرزا شرط بکنند که دست مرا قوی ساخته از سخن من تجاوز نکنند
 در اندک زمان آنچه آن گنجان گنجم که رعیت معمو و سپاهی مشکور و خزانده موفور شود میرزا موافق و خوشامد و شرط کرده در تمام
 ممالک خراسان او را صاحب اختیار کرده جمیع مهمات در عهد او کرد اینها در خرد امکان خود سعی و اهتمام کرده در اندک
 زمانی سپاهی و رعیت را راضی و سفاک ساخت و در خزانه زر بسیاری جمع آورد ولایت را معمو و آبادان ساخت
 ابابعلی شیر بیک و جمیع امرای که با و سری داشتند و تمام اهل منصب ضدانه ماسش کرد ازین جهت همه با وید شده سعی و
 اغوا کرده مجد الدین محمد را کیر اند معزول کردند و بجای او نظام الملک دیوان شده بعد از چند گاه نظام الملک را هم کیر اند
 و کشته خواجه فضل را از عراق آورده دیوان کردند و ایامیکه بکابل آمد خواجه فضل را امیر کرده بودند و دیوان
 هر هم می کرد دیگر خواجه عطا بود اگر چه مثل ایشان صاحب منصب و دیوان نبود اما در جمیع خراسانات بی مشورت او
 هیچ می فیصل نمی یافت متقی و نماز کند از و متدین کسی بود مشغولی هم داشته توابع و لواحق سلطان حسین میرزا اینها
 بودند که مذکور شد زمان سلطان حسین میرزا عجب زمانی بود از ایل فضل مردم بی نظیر خراسان به خصوص شهر بیری مملو بود
 هر کس بهر کاری که مشغول بود بهمت و غرض او آن بود که هر کار را بحال رساند از آن جمله یکی مولانا عبدالرحمن جامی بود در
 علوم ظاهر و باطن در زمان خودش این مقدار کسی نبود شعر او خود معلوم است جناب ملا انان عالی تراست که به تعریف

احتیاج داشته باشد غایتش در خاطر گذشت که دین اجزای محققه از جهت تمین و تبرک نام ایشان مذکور ششم از
 از صفات ایشان مسطور شود دیگر شیخ الاسلام سیف الدین احمد بود از نسل ملا سعد الدین تفتازانی است از و
 این طرف در ممالک خراسان شیخ الاسلام شده آمده انبسیار دانش مندرسی بود علوم عربیه و علوم نقلیه را خوب شنید
 بسیار متقی و متدین کسی بود اگر چه شافعی بود همه مذہب را رعایت می کرد می گویند که هفتاد و سه سال نزدیک بود
 که نماز جماعت ترک نمی کرد شاه اسمعیل صفوی در گرفتن بهری او را از دست می آید قربان شہید کرد از نسل ایشان
 کسی نماند دیگر ملا شیخ حسن بود اگر چه ظهور و ترقی ملا شیخ حسین در زمان سلطان ابوسعید میرزا بود و چون در زمان
 سلطان ابوسعید میرزا هم بوده از آن جهت مذکور شد حکایات و عقلیات و علم کلام را خوب می دانست در اندکی از
 الفاظ بسیار سخن یافته گفت و گو کردن اختراع او بود در زمان سلطان ابوسعید میرزا بسیار مقرب و صاحب اختیار
 بوده و جمیع مهمات ممالک دخل او بوده احتساب را از دست کسی نگرفته از همین جهت که در زمان سلطان ابوسعید
 میرزا مقرب بوده در زمان سلطان حسین میرزا بایرچین کسی بنظر ابا نهار ساینده اند دیگر ملازاده طاعثمان بود از چرخ
 نام دینی بوده از توانات لہو کر که از توانات کابل است چون انبیک میرزا درین چہادہ سالگی درین می گفته طای ما
 زاد می گفته اند در وقتیکہ از سمرقند بکہ رفتہ در وقت مراجعت بہری رسیدہ بود کہ سلطان حسین میرزا منع نموده نگاه
 داشت دانشمند کسی بوده است در آن زمان برابر او دانشمند کسی نبود میگویند کہ بہر تہ اجتناب رسیدہ بودہ ولی اجتناب
 نگردہ از دست قول است کہ می گفته کسی کہ چیزی را شنید چہ طور فراموش می کند قومی حافظہ داشتہ دیگر میرزا قاضی بودہ حکمای
 و معقولات را خوب می دانستہ از آن جهت باین لقب ملقب شدہ کہ بسیار روزہ می گرفتہ بشرط پنج شغف داشتہ
 مرتباً کہ بدو حریف بر می خورد بیک شطرنج باخته دامن دیگری گرفته می نشستہ کہ مبادا برود دیگر ملا مسعود شروانی بود و دیگر
 ملا عبدالغفور لاری بود ہم در ہم شاگرد ملا عبدالرحمن جامی بودہ واکہ مضفات ملا را در پیش ملا گذرانند و بر فضیلت مثل
 شرح چیزی نوشته در علوم ظاہری از علوم باطنی ہم بہرہ مند بود عجب بنی تعین و بی تکلیف کسی بود کہ کسی را امامی گفتند از
 از جزو کشیدن پیش او عارش نبود رہر جالہ و دیشی نشان می دادند تا رسیدن پیش او قرار می نمود وقت فتن من بخراسان
 ملا عبدالغفور درین بود در وقت طواف نمودن مزار ہمراہ ملا بیادست ملا عبدالغفور رفتہ بود ہم در مدتشہ ملا بود بعد از چند
 روز بہمان مرسن نقل کرد دیگر میرزا جمال الدین محدث بود در خراسان دانای علم حدیث مثل او نبود خیلی سحر بود تا این تاریخ نماندہ
 بود دیگر میرزا عطاء اللہ شہدی بود علوم عربیہ را خوب می دانست در قافیہ رسالہ قاضی نوشته طوری نوشته پیش منست
 کہ بہجت اشکہ آیات خود را آورده دیگر آنکہ پیش از ہفتی لفظ چنان کہ درین بیت بندہ گفته را لازم کردہ دیگر در علم
 صنایع شہدایع الصنائع نام رسالہ نوشته خیلی خوب نوشته طور رسالہ ایست و در باب او حیرانی دارد دیگر قاضی اختیار بود
 تقضار خوب کرد در فقہ رسالہ فارسی نوشته طور رسالہ ایست دیگر بہر ضمون بہجت اقتباس آیات کلام را جمع نموده
 در وقت ملاقات نمودن بہ میرزا یان در مرغاب قاضی اختیار محمد یوسف ہمراہ آمدہ دیدند بخط با برمی سخن برآمد
 سفر دات را خواندہ و قواعد او را دانستہ چیز نوشتہ دیگر میرزا محمد یوسف شاکر در شیخ الاسلام بود

در بیان...

امزان شیخ الاسلام بجای خود آور انصب کرد و بعضی مجلس قاضی اختیار بلندتر نشست بخران بهار سپاهی
 گری و سرداری آنچهان مفتون و شعوت بود که بغیر ازین ادکا از الفاظ ادنی علم معلومش نبودنی از کلام فہم مفہوم می شد
 اگر چه از ہر دو لیسب و پیرہ نہ داشت طاقت از ہمین دغدغہ مال و خانان او بر باد رفت سر آمد شعرا و سرد و خزان جمع
 مولانا عبدالرحمن جامی و ششم سہلی حسن علی ظہیری بلایرہ کہ از نامہای ایشان وصفات ایشان در حرکہ امرای
 سلطان حسین میرزا و نزدیکان او مذکور وسط شد و دیگر صنفی بود از بہت و بر راوی صنفی تخلص کردہ شعرا و از رنگ
 و صنفی خالی نیست اگر چه از عشق و حال بی بہرہ است دشوی خودش این بود کہ من ہرگز بیچ غزل خود را در وادی جمع
 نمودن نشدہ ام غالباً تخلص باشند این غزلیات اورا ایشی استفرای می گویند کہ جمع کردہ است غیر از غزل نوعدیکر
 شعر کہ کفہ و قتیکہ بحر اسان رنتم در ملازمت کردہ بود دیگر بنامی ہروی الاصل است پدر او استاد محمد بنام داشتہ انجیت
 این چنین تخلص کردہ در غزل اورنگ و حال ہر دو بہت دیوان ترتیب دادہ ثنویات ہم دار و در باب سیو ہا و ذکر
 تقارب بی محاصل جبریت سکاری کردہ یک فنوی مختصری دارد در بحر حقیقت یک فنوی دیگر دار و کلان تر ازین
 آنم در بحر خفیف این فنوی را در آخر غیر تمام کردہ بودہ در او ایل از موسیقی خبر بودہ از این بہت علی شہ
 یک طعن می کردہ یک سال میرزا بہر بہت قیشلاق می رود و بنامی در ہری می ماند این زمستان موسیقی شوق
 می کند تا استان آنچهان بشود کہ کارہای بند تا بستان وقت آمدن میرزا بہری صوت و نقش بستہ می کند ام علی
 شیریک شجب کرد و تخمین می کند در موسیقی طور ہا بستہ از آنجملہ یک نقش دار و بستہ رنگ موسوم تمام شد آن
 نہ رنگ در راستت بعلی شیریک خلی معترض بود ازین بہت جفا ہا کشید آخر نتوانست ایستاد براق آور با بیان پیش
 یعقوب بیک بدبودہ حریف مجلس شدہ بودہ بعد از مدون یعقوب بیک نتوانست قرار گرفت بہری ہنر ظرافت
 و تعرض او بحال خود بود از آنجملہ یکی رہنت کہ یک روز در مجلس شطرنج علی شیریک پامی خود را در از می کند بگون
 ملا بانای میرسد علی شیریک بمطایبہ می گوید عیب بلانی است دہر اگر پانی در از می کند بگون شاعری رسد بنا
 میگوید کہ اگر جمع می کنی ہم بگون شاعر میرسد آخر از بہت ظرافتہای خود باز از ہری عزیمت سمقند کردہ آخر الامر در
 حصار قرشی در قتل عام آنجا کشتہ کشت قدر تم بیک وزیر شاہ اسمعیل صفوی را از قتل عام مانعت کردیم
 فاندہ نکرد علی شیریک چیز بسیار احتراع کردہ بود ہر کس در کاری کہ چیزی اختراع میکرد از بہت رواج و مدونق
 اینچ علی شیری می گفتہ اند بعضی بظرافت علی شیریک در رد گوش خود رد مانی بستہ بودہ آنظریق رد مال بستن را
 علی شیری نام ماند بنامی از ہری عزیمت سمقند می کند در آنوقت بہت خرف و پوپالان دو پوپالان غیر مکر می
 فرمودہ نام اورا علی شیری می گویند پالان علی شیری مشہور شد دیگر سیفی بخاری بودنی ابلا ملای داشتہ مفصل -
 کتابہای خواندہ خود را بہر دم نمودہ ملای خود را اثبات می کردہ دیوانی ترتیب دادہ یک دیوان دیگر ہم دارد کہ بہت
 جمیع حرفت کران گفتہ مثل ہا بسیار بستہ فنوی نہار چنانچہ این قطعہ او بر این معنی دال است قطعہ فنوی کہ بہت
 شعر است ہمن غزل و ص عین می دانم ہنچ مینی کہ دل پذیر بود بہ بہتر از خستہن میدانم ہا یک عرض

فارسی دارد بسیار کم سخن است بیک حساب بسیار پر سخن است باین معنی که چیز کار آمدنی را نوشته پر سخن باین معنی
 که کلمات روشن و ظاهراً بلفظ و اعراب نوشته شراب را سنجور و مشت را محکم می زود و دیگر عبدالمثنوی کوی بود از
 جام است نخواهزاده طامی شود تخلص او باقنی بود در مقابله حمسه مثنوی با گفته در مقابله مثنوی هفت پیکر تیمور نامه گفته
 ازین مثنویهای او بلی مجنون مشهور است اگر چه لطافت او در نحو شهرت او نیست و پیر حسین معامی است
 غالباً سحر را مثل اسپیکس گفته عمر او همیشه در فکر معاصرف شده غیب فقیر و نامه ادبی بدل کسی بود و دیگر ملا محمد حبشی بود از
 اشککش است داخل بدخشان نیست عجب است که حبشی تخلص کرده شعر او در برابر شعرای مذکور نبود و معمار رساله نوشته
 معالیش هم خیلی خوب نیست خوش صحبت کسی بود در سمرقند مر املازست کرد و دیگر یوسف بدیمی از ولایت فرغانه است
 قصیده را بیتی گفته دیگر آبی بود غزل را طوری می گفت آخر آن پیش حسین میرزای بود صاحب دیوان است دیگر
 محمد صالح بود غزلهای چاشنی دارد اگر چه سواد او در برابر چاشنی او نیست شعر ترکی هم دارد بد گفته است آخر
 آن پیش شهبان خان آمده بود فی الجمله رعایت یافته با سم شهبان خان یک مثنوی ترکی گفته در وزن رمل سبک
 لیلی و مجنون که وزن سجا باشد بسیارست و فرود است دیگر محمد صالح بود شعر او مره نزار و خواننده از شعری اعتقاد
 میشود و شعری ترکی نیز گفته ولایت فرغانه بمنزل خانه هم می گویند در آن مثنوی این قدر بیت معلوم نیست که باشد
 شری و ظالم طبع و بی رحم کسی بود دیگر شاه حسین کامی بود شعری این هم بد نیست غزل کوی است غالباً دیوانی هم
 دارد اگر چه بعضی ابیات او طوری واقع شده اما مضمون این مثنوی و استخوان بندی او بسیار کاواک و خراب است
 شعری مآل هم بجهت عشق و عاشقی مثنویاتی که گفته عاشق را برود و معشوق را بزن نسبت کرده اند بلای درویش
 را عاشق ساخته و شاه را معشوق ایبانی که در احوال و احوال شاه گفته حاصل که شاه را خیلی فاحشه کرده بجهت مصلحت مثنوی
 خود یک جوانی باو شاه را بسیار بی ادبی کرده است که مثل فاحشها و جلها تعریف نلند حافظه قوی داشته که چهل هزار
 بیت یاد داشته می گویند که اکثر ابیات خمستین را یاد داشت و در علوم عروض و قافیه خیلی شاهر بوده اما عامی بوده است
 شعری او بد نیست دیوان هم دارد و از خوش نویسان اگر چه خیلی مردم بودند سر آمد همه در نسخ و تعلیق سلطان علی مشهد
 است بجهت میرزا و علی شیر یک کتابت بسیاری کرده هر روزی بیت برای میرزا و پست بیت بجهت علی شیر یک
 می نوشته از مصوران بهر اد بود کار مصوری را بسیار نازک کرد اما چهره ارای بی ریش را هم می کشاد غیب او را بسیار
 کلان می کشاد و م ریش دارد خوب چهره کشای می کرد و دیگر شاه مظفر بود تصدیق را بسیار نازک می کرد و هم بسیار بی نیافت
 در محل طرقتی از عالم پرفت از اهل نغمه قانون را مقدر خواججه عبد الله مروی یک کسی نه خواننده پنا پنجه مذکور شد و دیگر قتل محمد
 عودی بود شیریک را هم خوب می نواخت غم شیریک در سه تار را اولست از اهل نغمه و اهل ساز سبکس این مقدر بسیار
 و خوب پیش از وی سباده باشند و دیگر سبکس نامی است خود و غم شیریک را خوب می نواخت از دو ارد و سبزه سالکی خودی
 را خوب می نواخت یک نوبت در صحبت بدیع الزمان میرزا یک کاری را خوب می برآورد قل محمد از غم شیریک اسرار را
 بر آورده نتوانست بر آورد و عذر گفت که غم شیریک ساز ناقص است ششم نالی فی الحال غم شیریک را از دست قتل محمد گرفته

کار از عشیرک خوب و پاکیزه می بردار و از شخم نای یک چیزی قتل گرفته که در نهات آتجان تخم بوده بر نغمه که شنوده میگفته که فلان پرده بین
 بهنگ است اما کاری بسیاری بسته که نقشی از و میگویند دیگر شاه قلی عشیرک بود عراقی است بخراسان آمد و سازش کرده ترقی کرد چنانچه نقشی
 و عشیر کار بسته دیگر حسین عودی بود و در بزمه نواخته چیزهای میسخت تارهای عود را یک کرده می نواخت همیشه این بود که بسیار نواز
 می نواخت یک نوبت شیبان خان ساز نواختن می فرمایند کلاف کرده بدی نواز در هم ساز خود را نیاورده ساز کار نا آمانی می آرد شیبان
 خان نهیده می فرماید که کرون نیز تاز شیبان خان یک کاری خوبی که میدار و اینست فی الواقع خوب کرده است همچنین یارک مردگان
 ازین بیشتر نواز باید و از مصنفان غلام شادی است پسر شادی خواننده بود از چه شادی می نواخت اما در جز که این ساز با که مذکور شد
 نمی نواخت صوت های خوب و نقشی های مرغوب دارد در آن زمان برابر و یکس صوت و نقشی بسیار بسته آخر شیبان خان محمد
 امین و اخان فرساد و دیگر خورش نیامد دیگر مرغوب بود این ساز می نواخت مصنف هم بود اگر چه کاری کمی بسته اما آنچه دارد بزمه دار دنیای
 هم مصنف بود نقشا و صوت با خوب دارد دیگر از مردم بی نظیر کی پهلوان محمد سعید بود در نقشی که بی خود سر آمد بود محرم میگفته و صوت
 و نقشی هم می بسته در چهار گاه نقشی خوبی در خوش صحبت کسی بود نقشی کری را با این قدر حیثیت جمع نمودن غرابی در دور وقت قتل
 نمودن سلطان حسین میرزا از عالم فتنه از میرزا ابان بیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا حاضر بود چون پسر دوستدار مظفر حسین میرزا بود
 و محمد بروندق برلاس که امیر صاحب اختیار بود آنکه او بود ما در حدیچ بکم بود زن اعتباری میرزا ابو مردم میرزا هم بیشتر مظفر حسین
 میرزا جوع بودند از بیعت با بیع الزمان نیز ترو نموده خیال مدن نداشت مظفر حسین میرزا در محله یک خود سوار شده و فتر
 تر در از خاطر میرزا رفیع کردند میرزا آوردند سلطان حسین میرزا بهری آورده برسم و آئین بادشاهی برداشت کرده در مدرسه
 خودش من فن کردند درین ایام ذوالنون یک هم حاضر بود محمد بروندق یک ذوالنون یک دیگر امرای که از سلطان حسین میرزا
 مانده بودند همراه میرزا ابان جمع شده و اتفاق کرده بیع الزمان میرزا را با مظفر حسین میرزا در تخت بهری بشکرت بادشاه
 برداشتند و در خانه بیع الزمان میرزا صاحب اختیار ذوالنون یک و در خانه مظفر حسین میرزا صاحب اختیار محمد بروندق یک
 از جانب بیع الزمان میرزا در رفته شهر شیخ علی طهای از طرف مظفر حسین میرزا ایوسف علی کوکلتاش ابن خوب امری بود
 که کرد و بادشاهی شرکت شنیده نشده سخن شیخ سعیدی که خلافت منصوش واقعه چنانچه در کاستان آورده ده
 در پیش در کلیمی نجیبند و بادشاه در اقلیمی کنجد و قلع سنه ثانی و عشر و تسهاته در ماه محرم بحیث دفع از یک غزیت
 خراسان کرده شد بر راه غور بند شیر تو متوجه شدیم جهانگیر میرزا از ان ولایت چون بنا خوشی برآمده بود بخت آمد او باق بست
 آورده شود و متقان فتنه انگیزی نتوانند کرد در اشتهر شهر از اوراق جدا شده در اوراق ولی خازن و دولت قدم نوا
 ول را که داشته جریده روان شدیم از روز بقله ضی اک آمدیم از انجا از قتل کبندک گذشته سائنا را بر سر کرده از قتل
 دندان شکن گذشته در اولانک که در فرود آمده شد بید فضل خواب بین سلطان محمد دولدی را همراه کرده کیفیت متوجه شدن
 خود از کابل را عرض داشت کرده بساطان حسین میرزا فرستاده شد جهانگیر میرزا عقب تر مانده بود در وقت رسیدن رو برو
 با میان با میت و کسی بسر با میان می آمده در وقت رسیدن تردیک با میان چادرهای اوراق ما را که عقب مانده بود
 می بیند ما را اقبال کرده زدوی خود سبیده هیچ خبر تقیه نشده کوچ می کنند عقب خرد نگاه کرده بنوا می بکم

اولانک میروند شیبای خان بلخ را محاصره کرده در پنج سلطان قلیخان پوشیمان خان دوسه سلطان را با سپه چهار هزار کسخت
تا ختن بدخشان فرستاد در آن ایام مبارک شاه وزیر ناصر میرزا آمده هجره شده بودند اگر چه پیشتر تقار و کدورت داشتند
در پایان روی کشم در شاخدان لشکر گاه کرده نشسته بودند که این اوزبکان — شیون آورده بر سر ناصر میرزا بخت میزدانی الحال خود
بر سر نشسته کیشد و مردم خود را جمع نموده نغز نوخته بجز در روان شدن اوزبکان را گرفته روان شدند آب کشم کلان شده بود از این آب گذشته
آمده بودند کس بسیار ایشان بشمشیر در تیر رفته کس بسیاری بدست افتاده و بسیار مردم بشمشیر و تیر و آب رفتند شاید هزار
بطرف کشم بودند و از بجان که بخت رفتن بر سر ایشان بداشده بودند آنها را بر سر نشسته که نریانند در وقت که نریانیدن ناصر میرزا با
خود را این خبر یافته بر سر این جماعت رفته از بالا هم امرای کوستان سوار پیاده خود را جمع نموده روان شدند در این حال اوزبکان
تاب مقاومت نیاوردند و فرار نمودند از این جماعت هم کس بسیاری بدست افتاده و بسیار مردم بشمشیر و تیر و آب رفتند شاید هزار
و پانصد اوزبک مرده باشد یک فتح خوب ناصر میرزا این بود در زمانیکه در جلگه کمر بودیم کس ناصر میرزا این خبر آورد در زمانیکه در
نواحی بودیم لشکر ما رفته از غوری رو به غله آوردند در همین نواحی از سپه اسافل سلطان محمد ولد امی که بخراسان فرستاده شده بودند
خطا آمده خبر فوت سلطان حسین میرزا آمد با وجود اینها ناموس این خانواده را ملاحظه نموده بجانب خراسان متوجه شدیم اگر چه درین
توجه دیگر غرضها هم بود از میان دره آجر گذشته براه نوب و منداغان در کوتله های بلخاب گذشته بگو بهای صاف برآمده شد خبر تا ختن
اوزبکان سامان و جاریک رایافته قاسم یک را بالشکر بر سر چاقو چینی فرستاده شد اینها رفته و با ایشان و اخورده و خوب زیر
کرده سر بسیاری بریده آوردند بجا نیک میرزا او یاقان کسان فرستاده شد تا رسیدن خبر ایشان چند روز در بیلاق کوه صاف نشسته شدند
نواحی ابو بسیار بسیاری شود یک مرتبه شکار کرده شد بعد از یک دور تمام او یاقان آمده ملازمت کردند با یاقان هر چند بجا نیک میرزا
کسان فرستاده یک نوبت عماد الدین مسعود را فرستادند رفتند و پیش ما آمدند آخر میرزا ضرورت شد از کوه صاف گذشته در وقت فرود
آمدن و در راه بامی آمده ملازمت کرد چون ما را در غده خراسان بود میرزا را ندیده و با او یاقان پرده انگروه از کز روان و المار و قیصا
و هر چو که نشسته ارادیم فخر الدین از توان باد عیش بدره بام نام جامیست آمدیم چون عالم پر تفرقه بود کسی دست انداز کرده از اول
و ایل و اوس چیزی می گرفت بر تراک و ایماق آن نواحی تحمیل کرده چیزی گرفتند شروع نمودیم درین یک ماه دو ماه شاید که سی صد
تومن کیسلی گرفته شده باشد اما چند روز پیشترک چاقو چینی اوزبک را ایغاری که از خراسان فرستاده شده بودند از مردم ذوالنون یک
در پندوده و فرغ چاق خوب زیر کرده اوزبک بسیاری را کشته اند بلخ الزمان میرزا و منظر حسین میرزا و بروندق برلاس و ذالنون
ارغون و شاه بیک و سپه ذالنون بر سر شیبانی خان که در بلخ سلطان قلی خان را محاصره کرده بود رفتن را جزم کرده بجمع فرستادند
سلطان حسین میرزا کسان فرستاده طلبیدند و باین غیبت از بهری برآمدند در وقت رسیدن باد عیش و چهل دختران ابو الحسن
فرستاده همراه شدند حسین میرزا هم بعد از ذالنون و فاین آمد کبیک میرزا که در مشهد بود پسند کسان فرستاده
سخنان ما ساقول گفته و نامردی کرده نیامد تعصب او به منظر حسین میرزا بود یعنی در باد شاه بودن این چون پیش او بودم این را
در خاطر آورده در این چنین محلی که جمیع برادران از خود رو بکوه ان در یک جامع شده و اتفاق نموده بر من مثل شیبانی خان غنیمی
غیرم جزم کرده می رفته باشد این چنین تعصب پند کرده این شاهان او را که تعصب حمل می کند بلکه همه به نامردی حمل خواهند

کرد و خنجر در دینار مردم همین طرز یا حرکتی می ماند هر که از عقل مبرور باشد چو این طرز حرکتی اقدام نماید که بعد از دیدن گفته باشد و
 هر کسی را که از پوشش اثری بوده باشد چو اینچنان امر اقدام و اتمام نماید که بعد از کردن سخن بگویند و کز ثانی را حکمان عمر ثانی
 گفته اند بن هم اینچنان آمد بعد از آن محمد بر ندق بلا ساهم آمدن خود چو از نوم دو صد فرسنگ راه به همین مصلحت علی کرده است
 همه راه خود یک متوجه شدیم در آن فرصت میرزایان مرغاب آمد بودند روز و شب ششم ماه جادوی الاخر میرزایان طاقات شد ابو الحسن
 میرزا نایم کرده استقبال آمده بود نزدیک رسیدیم من از طرف از اسپ فرود آمد ابو الحسن میرزا از طرف فرود آمد و در فاصله
 بر اسبان سوار شدیم و اندکی پیش آمده نزدیک او رود مظفر حسین میرزا آمدند اینها را ابو الحسن میرزا بسال خورده بودند و
 این بود که بیشتر استقبال می آمده غالباً این تاخیر بخت نما بوده باشد نه از تکلیف و این تقصیر از سبب نیش عشرت بوده باشد نه از تکلیف مظفر
 حسین میرزا مبالغه کرد بر سر اسپ در یافتیم با بن حسین میرزا هم همین نوع دریافتند شد آه در خانه بیع الزمان میرزا فرود آیم
 فریب از حمام و جسمی بود اینچنان غلبه بر بعضی هاتاسه چهار قدم پای ایشان بر زمین نمی رسید بعضی که بجهت کاری
 و می خیال کشیدن میکردند چهار پنج قدم راه عقب رفتن بی اختیار میرفتند بدیوان خانه بیع الزمان رسیدیم مقرر اینچنان بود
 که بگذرد در آمدن در خانه زانو بر زمین بیع الزمان میرزا برخاسته — میاید بعد از آن دریا مییم به مجرد آمدن خانه من زانو زدم
 ولی درنگ متوجه شدم بیع الزمان میرزا آمده بر خاسته سست تر روان شد قاسم یک چون دو تنخواه بود و ناموس من
 ناموس او بود از بند کمر من گرفته کشید و آهنگ شد تبانی روان شده در جای که مقرر شده بود دریافتند درین خانه سقید کلان
 چهار جا توشک گذاشته بودند در خانه های سقید کلان بیع الزمان میرزا — در کنار خانه در میان خستند میرزا دم در کنار این و می
 نشست یک توشک را در کنار این و انداخته بود بیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا برین توشک نشستند یک توشک دیگر بیرون
 راست در روز خانه انداخته بودند ابو الحسن میرزا در من بران توشک نشستم از توشک بیع الزمان میرزا پایان بجانب چپ یک
 توشک دیگر انداخته بودند قاسم سلطان او ز یک از سلطانان شیخان خان که داماد میرزا می شد و پسر قاسم حسین سلطان باشد
 با بن حسین میرزا برین توشک نشستند راست من از توشکی که برای من انداخته بودند پایان نزدیک توشک دیگر
 انداخته بودند جهانگیر میرزا با عبد اللزاق میرزا بران توشک نشستند محمد بر ندق یک ذوالنون یک و قاسم یک در دست
 راست از قاسم سلطان و ابن حسین میرزا خیلی پایان تر نشستند آتش کشیده شد با وجود که صحبت نبود در جای که آتش
 کشیده بود شیره مانده صراحیها طلا و نقره بر سر سفره چیدند پدران و برادر آن کلان مانوره چنگر را غریب رعایت می کردند و مجلس
 و دیوان و در طوی و آتش نشستند و برخاستن خلاف توره کاری نمی کردند توره — نفر قاطع نیست که البته
 کسی تعمیل نمساید بهر کسی قاعده خوبه مانده باشد به آن عمل می باید کرد و اگر پدر کار بدی کرده باشد بکار
 نیک بدل می باید کرد بعد از آتش سوار شده بجای که فرود آمده بودیم آمدیم میان اردوی با و میرزایان یک کرده شرعی
 بود در نوبت دوم آمدن بیع الزمان میرزا مثل سابق تعظیم کرد محمد بر ندق یک ذوالنون یک گفته فرستادم که
 اگر چه سال من خورد است اما توره بن کلان است تحت پدر را که سمرقند باشد و نوبت ضرب راست گرفته نشستیم
 و بجهت این خانواده باغی بیگانه که اینهمه جنگ بدل کرده است من کرده ام در تعظیم من تاخیر بوجه است بعد از گذر شدن

این سخن چون محقول بود محترف شده تعظیم را خاطر خواه گردید یک مرتبه دیگر در رفتن پیش بدیع الزمان میرزا بعد از نماز پیشین مجلس
 شراب شدن در آن ایام نمی خوردم عجب ارسته مجلسی بود در خواندها هر قسم که نکات ترتیب داده بودند یک باب مرغ و قاز و از هر
 اطعمه کشیده تعریف مجلس بدیع الزمان میرزا بسیار می کردند فی الواقع بی غل و غش و ارا سیده مجلسی بود در اوقات بودن در
 کنار مرغاب دو سه مرتبه در مجلس شراب میرزا حاضر شدهم تا خوردن مرا چون می دانستند تکلیفی نکردند در مجلس منظر حسین میرزا
 هم یک مرتبه رفتم حسین علی جلایر در میرزا پیش او نوکری بودند در آن مجلس حاضر بودند در رسیدن کیفیت میرزا خوب
 رقص کرد غالباً آن نوع رقص کردن اختراع میرزا باشد میرزا بان تا از بهری برآه و اتفاق کرده جمع شده بمرغاب آمدن
 سیار ماه شد سلطان قلی خان به تنگ آمده قلعه بلخ را به اوزبک داد بعد از استماع خبر این جمیعت اوزبکان بعد از آن
 بلخ بسم قند مراجعت کردند این میرزایان اگر چه در صحبت و محبت ارامی و احتلاط و امیرش طوری بودند اما از یورنگ سپاهی
 کری دور از جنگ جمل برکنا بودند در ایام بودن در مرغاب خبر آمد که حق نظر پانچهار صد پانصد کس آمدن نواحی جلگه را حالت
 همه میرزایان حاضر شده هر چند گفتند بر سر این چاقو پوخی ایلتار توانستند جدا کرد و میان مرغاب و جلگه توده فرسنگ راهست
 این کار را سن طلبیدم ناموس کرده مرا هم رحمت ندادند چون شهبان خان بر کشت سلل هم آخر شده بود آنچه آن چنان قرار یافت
 که این زمستان میرزایان هر کدام در جای مناسبی قیشلاق کرده نگاه تر از تابستان جمیعت نموده بدفع غنیمت توجه شوند مرا هم
 تکلیف قیشلاق کردن در نواحی خراسان کردند چون کابل و غزنی پر شور و شرابا است از ترک و منولان و از ایماق و حشام
 و از افغان و هزاره و ایل و اوس مختلف آنجا جمع شده بودند دیگر میان خراسان و کابل از راه نزدیک تر که راه کوه باشد
 اگر برف هیچ چیز مانع نباشد یکماه راه باشد بهواری چهل پنجاه روزه راه بوده باشد ولایت هم هنوز خوب دلتها و نشده بود
 از دولتخواهانی قشلاق نمودن انجار اصلاح ندیدند میرزایان ضد گفته شد تکلیف بجدتر کردند آخر بدیع الزمان میرزا و الحسن
 میرزا و منظر حسین میرزا سوار شده بخانه من آمده تکلیف ماندن زمستانه اگر روند روی میرزایان نتوانستم گفتگی اینکه
 این چنین بادشاهان خود آمده تکلیف ماندن کردند دیگر بهری را که در بلخ مسکون آن چنان شهری نیست و در زمان سلطان
 حسین میرزا معروف و تکلف میرزا زریب و زینت بهری یکی بدو بلکه بیست تری کرده از روی دیدن بسیار بود از بیعت با بودن
 را قبول کرده شد ابوالحسن میرزا ولایت خود ببرد رفت ابن حسین میرزا هم بتون — وقاین رفت بدیع الزمان میرزا و منظر حسین
 میرزا غزنیست بهری کردند دو سه روز عقب تر بر راه چل دختران و تاس رباط من هم بهری متوجه شدم همه یکمان پانصد سلطان
 یکم عمده من و خدیجه یکم و آفاق یکم و دیگر دختران ابوسعید میرزا و عمه یکمان همه در مدرسه سلطان حسین میرزا جمع شدند همه یکمان
 در مقبره میرزا بودند که رفته دیدم اول به پانصد سلطان یکم زانو زده در با فتم بعد از آن بخدیجه یکم زانو زده در با فتم یکم زبانی
 اینجا شسته بعد از خواندن حافظان قرآن را در مدرسه جنوبی که منزل خدیجه یکم آنجا بود رفته شد آش او را کشیدند بعد از آن
 کشیدن بخانه پانصد سلطان یکم فتم آن شب آنجا بودم بجهت من در باغ نونزل تعین کرده بودند صبح آن آمد و در باغ
 فرود آمدم در باغ نو یک شب ماندم آنرا مناسب ندیده خانمهای علیشیریک را تعین کردند تا بر آمدن از بهری در خانمهای علیشیر
 یک بودم در هر یک دو روز در باغ جهان آرا رفته بدیع الزمان میرزا را کولش می کردم بعد از چند روز منظر حسین میرزا

بخانه خود طلبید و مظفر حسین میرزا در بان سفیدی نشست خدیجه یکم هم آنجا بود و جهانگیر میرزا همراه من رفت در ملازمت
 خدیجه یکم بعد از کسین آتش و طعام مظفر حسین میرزا ماراد عمارتی که بابر میرزا ساخته طر بخانه نام کرده بود او برد
 در طر بخانه مجلس شراب شد طر بخانه در میان باغچه واقع شده است مختصر تر عمارتست و در آستانه اما عمارت تک شرین است
 در آستانه بالا تکلف بیشتر کرده اند در چهار کنج او چهار حجره است در میان این چهار حجره و باین اینها تمام داخل یک خانه است
 باین تیره ها مثل چهار نشین شده هر ضلع این خانه مصور است اگر چه این عمارت بابر میرزا کرده بود اما این تصویر را
 سلطان ابوسعید میرزا فرموده مصافحوا و جنگهای او را تصویر کرده اند در نشین شمالی دو تو شک انداخته بودند یکی بدیکر
 روبروی کنارهای تو شک بطرف شمال بود بر یک تو شک مظفر حسین میرزا و من نشستم بر تو شک دیگر سلطان سعید میرزا
 و جهانگیر میرزا نشسته بودند چون در خانه مظفر حسین میرزا امان بودیم مظفر حسین میرزا مرا از خود بلند تر نشاند پانهای شتر تکه
 پر کرده و ساقیان ایستاده با اهل مجلس پیاله دادن گرفتند شرابهای مروق را هم اهل مجلس مثل آب جیدان نوشیدن گرفتند
 مجلس گرم شد کیفیها در ولغ بر آمد درین خیال بودند که مرهم درین و آیه پازند اگر چه من تا آنوقت ارتکاب شراب نکرده بودم
 و کیفیت و حالت او را کما تخم می دانستم اما بخوردن شراب میل داشتم توجیه نمودن این وادی و لم می کشید و خوردی بی میل
 بودم کیفیت و نشانی شراب را نمی دانستم پدرم که گاهی تکلیف شراب میکرد و عذرها گفته ارتکاب نمی کردم بعد از پدرم
 از زمین قدم خوابه قاضی زاید و متقی بودم از طعام شهید دار اجتناب می کردم چه جای آنکه ارتکاب شراب بکنم بعد از آن
 از هموهای جوانی و تقضای نفس که بر شراب میل پیدا شد کسی که تکلیف بکند نبود کسی که میل بر شراب داند نبود اگر چه میل
 بودم اما اینطور کار ناکردنی را بخودی خود کردن مشکل در خاطر آمد که چون اینها تکلیف می کنند دیگر در مثل هری شهری اراسته
 آمده ایم که هیچ اسباب و آلات عیش عشرت مکمل و مییاد اوقات تکلف و تنم ماده و پیدا حالا خودم دیگر کی خواهم خورد بخورد
 شراب جزم کردم اما بخاطر که شست که بدیع الزمان میرزا برادر کلان است از دست او و در خانه او نخورم برادر خود او در
 خانه او نخورم در خاطرش چه آید این را بخاطر آورده این تر و در خود را کفتم این عذر مرا معقول دانست درین صحبت تکلیف
 شراب نکردند مقرر آنچنان شد که در یک جا جمع شدن بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا به تکلیف هر دو میرزا خورد
 شود در مجلس از اهل نغمه حافظ حاجی و جلال الدین محمود دمانی و برادر خود غلام شادی بود بنک مینواخت حافظ حاجی
 خوب می خواند مردم هری پست و آنکه همواری خوانند یک خواننده جهانگیر میرزا خان نام هم رفتی بود بلند و درشت و نا هموار
 میخواند جهانگیر میرزا در محل کفایت فرمود که بخواند عجائب بلند و درشت و بیزه خواند مردم خراسان بی نظرافت میرنید مردم
 ازین طور خواندن او بعضی کوش خود را می گرفتند و بعضی روی خود را بر هم می کشیدند از ملاحظه میرزا هیچ منع نمی توانست کرد
 بعد از نماز شام از طر بخانه بخانه قیشلانی نومی که مظفر حسین میرزا ساخته بود آمدیم در وقتیکه باین خوانه آمدیم در او آخر سیهما
 یوسف علی کوکلتاش بر خاسته رقاصی کرد صاحب اصول کسی بود خوب رقص کرد بعد از آمدن این خانه صحبت خیلی
 گرم شد مظفر حسین میرزا یک که شمشیر یک جبره یک پیچاق بمن داد و بمن خانه خانک ترکی گفت مظفر حسین میرزا
 گزاه کچک نام غلامان داشت و محل مستی یک پاره اصوهای بی مزه کردند تا بیکایان صحت گرم بود بعد از آن اهل

مجلس متفرق شدند این شب درین خانه بودم خبر تکلیف شراب نمودن مرا قاسم بیک شنید به ذوالنون بیک کس فرستاده ذوالنون بیک مطبق نصیحت به میرزایان سخن درشت و درشت گفته تکلیف شلیب را تمام بر طرف کردند بیع الزمان میرزا خرمهان داری منظر حسین میرزا شنیده در باغ جهان اراد میفرمود خانه مجلسی ترتیب داد مر اطلبی بعضی از ان اچکیان و جوانان مرا هم طلبیدند نزد یکیان من از جهت من شراب نمی توانستند خورد اگر کاهی میخواستند هم که بخورند بعد از یک ماه چهل روز در بار بسته بصد دغدغه میخورند آنچه از ان کسان را طلبیدند اینجا هم که آمدند کاهی را عاقل کرده و کاهی دستهای خود را پناه کرده بصد تشویش میخورند اگر چه از من بمردم در میان صحبت فرصت عام طوری شده بود چرا که این صحبت مشغول بر باراد کلان بود پند های موله آوردند نمیدانم در شاخهای اصلی درخت با در شاخهای ثملی میان آن شاخها بر روی شاخ یک دان باریک باریک بریده مانده بودند طوری می نمود آخرد صحبت پیش من کباب قاز آورده مانده چون زیر کردن جانور و ویران کردن او نداشتیم و نکرده بودم با دوست بمردم بیع الزمان میرزا گفت که چرا میل نمی کنید من گفتم که از ویران ساختن او عاجز منی احوال بیع الزمان میرزا قاری را که پیش من بود ویران ساخته و ریزه کرده پیش من ماند و درین طور کارها بیع الزمان میرزایی نظیر کسی بود آخر این صحبت یک که خنجر مرصع و چارقاب و پتچاق بمن داد بیست روزی که در شهری بودم هر روز جاهای را که ندیده بودم سوار شده در شهری کردم راه برادرین بر پایه سنف علی کوکلتاش بود در شهری کاهی که فرود آمده می شد بوسف علی کوکلتاش یک نوعی اش می کشید درین بیست روز از سیر کاهیهای مشهور غیر خانقاه سلطان حسین میرزا دیگر جایی نمانده شاید نمازگاه باشد کارگاه و باغچه علی شیر بیک و جو ارکاند تخت آستانه و پل کاه و کدستان و باغ نظرگاه و نعمت آباد و خیابان کارگاه و خطیره سلطان احمد میرزا و تخت سفر نوای و تخت بر کیر و تخت حاجی بیک و شیخ بهار الدین عمر و شیخ زین الدین و مدارس مولانا عبدالرحمن جامی و مقابر او و نمازگاه مختار و حوض ماهیان و ساق سلمان و بلبری که اصل او ابو الولید بوده است و امام فخر و باغ خیابان و مدارس و مقابر میرزا و در سه کمر شاه بیکم و مقبره او و مسجد جامع کو و بلخ زاغان و باغ نو و باغ زبیده و آق سرا ساخته و پورن او صفی سر اندازان و حجره لانک و میر واحد و پل لان و خواج طاق و باغ سفید طوخانه و باغ جهان ارو کوشک و مغوی خانه دوسری خانه و دو دونه بیج و حوض کلان طرف شمال جهان آرا و پناه عمارت چهار طرف او پنج دروازه قلعه دروازه ملک و دروازه عراق و دروازه پرور آباد و دروازه خوش و دروازه قیاق و بازار ملک و چار سو و مدرسه شیخ الاسلام و مسجد جامع ملک و باغ شهر و در سه بیع الزمان میرزا که کتا جوی انجیل ساخته و خانهای بدون علی شیر بیک که استه می گویند مقبره و مسجد جامع او که قدسیه می گویند در سه و خانقاه او که خل سه و اخلاصیه میگویند حمام و در الشفای او که صفایه و شفایه میگویند این همه را در اندک فرصت سیر کردم و متفرخ و سلطان اند میرزا معصومه سلطان بیکم که مادر او حبیبه سلطان بیکم باشد در فترت پیشتر بخراسان آورده بود یک روزی که بدین اقام آمده بودم با مادر خود آمد مرا و نیکو دیدن مرا میل بسیاری پیدا شد مخفی کسان فرستاده با کام و بی کام پاینده سلطان بیکم را اقام می گفتم و چپه سلطان بیکم را این کام می گفتم سخن کرده آنچه آن مقرر کرده شد که از عقب من بکام دختر خود را گرفته بکابل بیاید قیشلاق اینجا باید کرد گفته محمد پروندق بیک و ذوالنون بیک بجدسی های کردند و اسباب قیشلاق و جای آنرا خوب سامان نمی دادند زمستان شده در کوستانی که در میان بود بر فاما بارید از طرف کابل هنوز دغدغه بیشتر شد اینانی جای رایجت قیشلاق سامان می دهند فی بجای

سلطان ابو سعید میرزا که در روزهای آخر حیات است

بسا مانی قییشلاق بیفرما پند از ضرورت شده بیه گفته نتوانستیم بهمانه قییشلاق از بهری در هفتم شعبان برآمد در نواحی بادغیش
 در هر پورت یک یک روز دور و در توقف کرده و حج می کردیم تا مردی که جهت تحصیل و کار و مهم بولایت رفته اند آمده همراه شوند آنقدر
 کت و درنگ شد که بعد از گذشتن از لشکر میرغیاث در کوچ دوم یا سیوم ماه رمضان دیده شد از آنجا عت که جهت کار و مهم رفته
 بود بعضی از ایشان آمده همراه شدند بعضی با مانده نوکر میرزایان شدند ازین جمله یکی سیدم علی در بان بوده آنجا بود و نوکر برابری
 نیز باشد از نوکران خسرو شاه و بیگس را مثل او رعایت نکرده بودم در وقتیکه جانشین میرزا غزنی را بر یافته بر آه غزنی البسیم علی
 داده شده بود برادران خود دوست ایکی شیخ را در غزنی مانده خود بدینکه آمده بودنی الواقع در میان دو نوکران خسرو شاه ازین
 دو کس که سیدم علی و محب علی توریجی باسد بهتر کسی نبود سیدم علی اخلاق و اطوار خوب داشت در شمشیر خود بسیار مردانه
 مردمی بود در خانه خود بی مجلسی صحبتی نبود سخاوت بسیاری داشت عجب بکفایت و سامان کسی بود در ظرافت و لطافت او درین
 و اختلاط و محاکات او شین بود خوش خلق و حراف و نهال مردی بود عیش این بود که کذ افاسق و مغلم بود در زندمیش هم بخا
 بود یک چیزی مسافق شیوه طور کسی بود بعضی اتفاق او را بهتر آن حمل میکنند اما پی چیسندی هم نبود بدلیع الزمان میرزا در وقتیکه
 بری را بدست خیم داده پیش شاه بیگ بی نده اند و جهت گفتن سخنان مناقممان در میان شاه یک سیر را سیدم علی را
 گفته در آب هر مننداخته است حمایت محب علی و ذیل و قالیج خواهد آمد از لشکر میرغیاث گذشته مواضع کنار خجستان را ز کرده
 به پخیر آن آمیم در وقت از لشکر گذشته به اتی پخیر آن رسیدن پیوسته برف بود هر چند که میرفتم برف بلند تری شد در نواحی پخیر
 آن خود برف از آن اسپ بلند تر بود و پخیر آن بزدالنون یک تعلق داشت میرک خان ابرو نوکر او آنجا بود هیچ نکر
 و فالنون یک را با داده گرفته شدند چون از پخیر آن گذشتیم بعد از دوسه روز برف بسیار شد از آنکوی اسپ بلند تر بود و
 اکثر جا پایامی اسپ زمین نمی رسید و بکر همیشه برف بسیار چون از چراغان گذشتیم هم برف بلند شده هم راه نامعلوم شده
 در نواحی لشکر میرغیاث بکابل بگام راه رفتن خود را کنکاش نموده شد من و اکثری برین بودیم که زمستان است براه
 قندما را که در راست ابانی ترود و دغه غده رفته میشود در راه کوه دغه غده ترود است قاسم یک آن راه را
 دور و این راه را نزدیک گفته بسیار بجل کرد و تقریبین راه شدیم سلطان نامی پیشی را بر بود نمیدانم از پرنش بود یا از
 پای او این یا جهت بسیاری برف بوداری راه را کم کرد و سر تو نیست نمودن بسی قاسم یک باین راه شده بود قاسم یک بناموس افتاده خود
 و پسرانش همه فرود آمده و برف ها را زیر کرده و راه پی کرده پیش می رفتند یک روز هم برف بسیاری بود و هم راه نامشخص
 هر چند سعی کردیم تا آنکه راه رفت چاره نیافته بر گشته یکجا بنیم بسیار بود فرود آمده شصت هفتاد جوان خوب را تعیین
 کردیم که بهمین راهی که آمیم بهمین پی را زیر کرده برگشته در پایان قولها از هزاره مردم دیگر قییشلاق نموده باشد راهبری از بر
 سر خود پیدا کرده بیارند ما آمدن آنها می که رفتیم بودند سه چهار روز ازین مترل کوچ نمودیم رفتنا هم را بهر چیزی
 نتوانستند آورد توکل کرد سلطان پیشی را پیش انداخته بهمین راهی که راه نیافته برگشته بودیم روان شدیم در آن چند روز بسیار
 و مشقت های بسیار کشیده شد چنانچه در مدت همراه این قدر مشقت کم کشیده شده بود نزدیک یک هفته برف زیر کرد
 از یک گروه و یک ونیم گروه زیاده کوچ نمی توانستیم گروه من یا به پانزده نزدیک و قاسم یک با دو پسرش و شکر بر روی و قنبر علی

دو سه نوکزش بودند نهیمای که مذکور شدند پیاده کشته برف زیر می کردیم در هر قدم نهادن تا که و تا سینه فرورفته برف زیر
 می کردیم بعد از رفتن چند قدم - شخصی که پیشتر بود سوخته می ایستاد دیگری پیش میگذشت این ده پانزده کس که برف را زیر
 می کردند آنقدر می شد که اسپ خالی را کشیده می شد تا رکاب و ماخوی کیر فرورفته تاده پانزده قدم راه رفته مانده میشد این
 اسپ را بکوشه کشیده یک اسپ خالی دیگری را پیش کشیده می شد همین دستور همین - ده پانزده بیت کس زیر می کردیم
 اسپان همین ده پانزده بیت کس پیش کشیده می شد دیگر تمام جوانان خوب و جماعه که امرانام داشتند از اسپ خود فرودین
 در راه طیار کوفته زیر کرده در آمده سرهای خود را پایان انداخته می آمدند محل آن نبود که بکسی تکلیف توان کرد هر کسی
 راهتی و جراتی باشد این طور کارها را خود طلبیده میکنند همین طریق برف زیر کرده و راه ساخته بخکان نام جامی در سه چهار
 روز در پایان کوتل زرین بخوال قوی نام آمدیم همین روز غریب چاقولی بود برف می بارید چنانچه همه و هم مردن غالب شد
 مردم آن کوستان غارها و کاوکیها را احوال میگویند در وقت رسیدن باین خوال چاقون بسیار تیر شد در کنار همین خوال فرود
 آمده شد برف بلند و راه مکره بر راه کوفته وزیر کرده هم اسپ بگیله میرفت روزها بغایت در کوتاهی مردم پیش در روشنی روز در
 پیش این خوال آمد تا نماز شام و نماز نخستن مردم از آمدن مانده آمد از آن برس که هر جا استاده
 بود در همان جا فرود آمده مردم بسیاری بر بالای اسپ صبح کردند خوال تنگ نمودن در دهن خوال پاروی گرفته برف
 را رفته از برای خود برابر تکیه جاشی ساختیم برف را تا سینه کافتم هنوز زمین نمیرسد اندکی از باد پناه شده همان جاشتم چنانچه
 گفتند که در میان خوال بر دید زرقم در خاطر گذشت که همه مردم در برف و چاقون من در خانه گرم و در استراحت انجام
 اوس در تشویش و مشقت اینجا من در خواب بفرغت از مروت دور از هم تپتی بر کنار کار بست هر تشویش و مشقت
 باشد بنیم هر طور مردم طاقت آورده بایستند با هم بایستیم یک مثل فارسی است که مرک بیاران عید است در آنطور
 چاقون و چوقوری که کافته نوساخته بودم شستم تا ناز خفتن برف آن چنان زور آورده بارید که من بر سر پانزدهم بودم چنانچه
 من و بر سر من و بر کوشهای من چهار انگشت برف بود همان شب در کوش من سردی تاثیر کرد نماز نخستن جماعه که غار را خوب
 ملاحظه نموده فریاد کردند که خوال بسیار فرخست تمام این مردم را جا میشود این را شنیدیم برفی را که بر سر روی من بود انشانیه
 در خوال در آمدم جوانانی را که در نواحی خوال بودند طلبیم از برای چیل پنجاه کس بفرغت جا پیدا شد ازوق و یخنی و قادر داد
 و هر چیز که حاضر بود از هر که بود آوردند درین طور سرد برف و چاقون در عجب جای گرمی اسن بفرغت آمدیم صبح آن
 برف و چاقون ایستاد پگاه کوچ کرده بهمان دستور سابق برف زیر کرده و راه ساخته بر بالای دمان بر آمدیم راه خود در نهایت
 تنگی بالای بر آمده کوتل زرین می گفته اند تا بالا نه بر آمده به پایان دره روان شدیم پیش از آنکه به پایان دمان برسیم روز چهارم
 رسید در دهنه در منزل کردیم آن شب بسیار سرد و بخت و صورت بسیاران شب را گذرانیده شد دست و پای
 کس بسیار را سرد و پای کندی دست سوندوک ترکمان و پای اتی را همین شب سرد و صبح چاه به پایان دره روان
 شدیم از جای پای بد و او همه با فرود آمده شد و نماز شام بود که از دهنه دره بر آمدیم و هیچ پر کین کلان سال یا و نماز که از این
 کوتل در وقتیکه برف این قدر کلان بوده باشد کسی گذشته باشد بلکه درین فخل معلوم نیست که عبور نمودن ازین کوتل در